

تحليل ساختار طبقاتی جامعه افغانستان



انتشارات جبهه مردم افغانستان – (جما)

تحليل ساختار طبقاتي جامعه افغانستان

انتشارات جبهه مردم افغانستان – (جما)

2024

مطالب:

ساختار طبقاتی

تحليل طبقاتی و لزوم آن

استراتیژیهای خاص که همزمان با تحليل طبقاتی ارزیابی شوند

شیوه های تولید

شیوه تولید بردگی

شیوه تولید فیودالیسم

برخی مشخصات شیوه تولید فیوالی در افغانستان

افغانستان الگویی از فیودالیسم قرون وسطی

مرکزگرایی و استبداد

نیمه مستعمره

نیمه فیودالی

تبصره

انتقال به شیوه سرمایه داری

مشخصه جامعه افغانستان

ساختارهای اجتماعی افغانستان

نظام اجتماعی افغانستان

دسته بندی دهقانان به دلیل تنوع فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی

ملاکان بزرگ

شیوه ها و مناسبات تولیدی

دهقانان فقیر

سهم دهقانان در تغییرات اجتماعی گذشته

نقش انقلابی دهقانان

اغلب دهقانان فقیر در کدام مناطق زندگی میکنند؟

پرولتاریای افغانستان

دسته بندی پرولتاریا در افغانستان

جمعیت پرولتاریای افغانستان

نقش پرولتاریای افغانستان

پرولتاریای لومپن

نقش پرولتاریای لومپن در انقلاب اجتماعی

خُرده بورژوازی

مواضع خُرده بورژوازی در قبال انقلاب اجتماعی

بورژوازی ملی

مواضع بورژوازی ملی در قبال انقلاب اجتماعی

سائر اقشار و طبقات

درجه بندی اقشار و طبقات اجتماعی افغانستان بر اساس شدت
و عدم شدت انقلابی بودن

مواضع اربابان فیودال در قبال انقلاب اجتماعی

مواضع بورژوازی ملی و خُرده بورژوازی در قبال انقلاب اجتماعی

نیروهای دارای پوتانسیل انقلابی

تحلیل ساختار طبقاتی جامعه افغانستان

ساختار طبقاتی

به طورعموم درجایی که جوامع بر مبنای شرایط، ثروت و یا نظارت بر تولید و توزیع اجتماعی منقسم شده اند، ساختارهای طبقاتی بوجود آمده و با سیر تمدن هماهنگ میشوند.

از این جا طبقه بندی اجتماعی به عنوان یک مشخصه یا ویژگی اجتماعی در نظر گرفته شده شامل عواملی مانند فرهنگ، تحصیلات، سبک زندگی و روابط اجتماعی و یک مشخصه اجتماعی است. طبقه بندی اجتماعی در حالی که دارای شرایط و شکلیات متفاوت از هم است، مشخصه هر جامعه ای است.

این طبقه بندی نه تنها شامل نابرابری کمی است، بلکه شامل اعتقادات کیفی و نگرشها در مورد وضعیت اجتماعی بوده و از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا میکند.

این مفهوم نشان میدهد که افراد ممکن است در یک طبقه اجتماعی خاص قرار داشته باشند، اما شرایط و ویژگیهای اجتماعی آنها میتواند متنوع و پیچیده باشد. بنابراین، طبقه اجتماعی یک بعد چند بعدی است که تحت تأثیر عوامل مختلف قرار میگیرد و تنها به یک موقعیت خاص محدود نمی شود.

«اگرچه طبقه بندی فقط محدود و مشخصه جوامع مغلق نیست، اما جوامع مغلق ویژگیهای طبقه بندی را بهتر از دیگران به نمایش میگذارند. در هر جامعه مغلق، جایی که در آن افراد و خانواده ها از سهم نامتناسب درآمد، قدرت و سائر منابع اجتماعی با ارزش برخوردار هستند، موجودی کالاها نیز به طور نابرابر توزیع میشود.»

در کنار طبقه بندی اجتماعی، نابرابری نژادی یا قومی نیز یکی دیگر از نابرابریهای اجتماعی و نتیجه تمایز اجتماعی است که اغلب در یک جامعه بر بنای سلسله مراتب بین گروههای مختلف نژادی و قومی بوجود آمده و منشأ و ویژگیهای آن رنگ پوست و سائر ویژگیهای فیزیکی است. این ویژگیها سهولتهائی را، از جمله امکان داخل شدن در مارکیت کار را برای برخی نژادها فراهم میکند.

این نابرابریها در طول زمانها به مناقشات و درگیریهای قومی روی اهداف مشترک، به طور مثال قدرت، دسترسی به منابع یا قلمرو منجر شده اند و در همه آنها منافع طبقه حاکمه نقش مهمی در بسیج گروههای قومی داشته اند. بنابراین درگیریهای قومی درست مانند سائر تضادهای سیاسی است.

عواملی از قبیل نژاد، سن و غیره چیزها به سلسله مراتب و نابرابری اجتماعی نیز پایه داده اند. اما جنسیت به دلیل تقسیم کار، تخصیص نقشهای اجتماعی، مسؤولیتها و پاداشهای اجتماعی، تمایز مردانگی از زنانگی یکی دیگر از عوامل عمده نابرابری اجتماعی است. این نوع نابرابری نیز یکی دیگر از ویژگیهای جامعه افغانستان است و تاکنون وجود دارد.

«هیچ چیزی در جهان غیر طبقاتی نیست!»

در مانیفیست کمونیست (۱۸۴۸) مارکس و انگلس ضمن تحلیل مبارزات طبقاتی و تأثیر آن بر تاریخ بشر این ایده را که «هیچ چیز در جهان غیر طبقاتی نیست» و تاریخ همه جوامع تا کنون تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است را نیز مطرح میکنند.

در «دست نوشته های اقتصادی و فلسفی» یکبار دیگر مارکس به انواع نظامها و روابط اقتصادی و اجتماعی که موجب ازهم پاشیدگی و نابرابری اجتماعی میشوند، پرداخته است.

- همچنین، در «سرمایه» (Das Kapital) که اولین جلد آن در سال ۱۸۶۷ منتشر شد، به تفصیل به تحلیل ساختارهای اقتصادی و رابطه میان طبقات مختلف پرداخته و توضیح میدهد که چگونه این ساختارها منجر به استثمار طبقات پایینتر میشود.

البته این مفهوم که جامعه بشری همواره دارای ساختارهای طبقاتی بوده و نابرابریهای اقتصادی- اجتماعی بخشی از تاریخ بشری است توسط بسیاری از فیلسوفان، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان دیگر نیز مطرح شده است.

«مکس وبر» حین پرداختن به ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، تحلیل طبقاتی را برای درک نابرابری در جوامع مختلف ضروری دانست و به جنبه های مختلف قدرت و جایگاه اجتماعی و اقتصادی اشاره کرد که دارای جنبه های طبقاتی میباشد.

«لوفور»، جامعه شناس و فیلسوف فرانسوی، در حوزه نظریه طبقاتی و تحلیل جوامع شهری به ویژه به ایدیولوژیک شدن فضایی که زندگی را تحت

تأثیر قرار میدهد، پرداخت. او به شکل گیری نابرابریهای جدید در جوامع مدرن توجه میکرد.

بورديو، جامعه شناس فرانسوی، نظریه ای از «سرمایه» ارائه داده است که شامل انواع مختلف سرمایه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نمادین است. او نشان داده که چگونه این انواع سرمایه میتواند منجر به شکل گیری نابرابریها و ساختارهای طبقاتی در جامعه شوند.

در زمره معاصران- اندیشمندانی مانند توماس پیکتی، با بررسی نابرابریهای اقتصادی در آثار خود نظیر «سرمایه در قرن ۲۱» به بررسی ساختارهای طبقاتی و تأثیر آنها بر اقتصاد و سیاست پرداخته اند.

بنابراین مفهوم نابرابری و طبقاتی بودن جوامع تنها به مارکس محدود نمی شود و در آثار بسیاری از فیلسوفان و جامعه شناسان دیگر وجود دارد. آنها همه به جنبه های مختلف نابرابری و تقسیمات طبقاتی در جوامع مختلف پرداخته و تلاش کرده اند تا دلایل و پیامدهای این تقسیمات را تبیین کنند.

مکتبهای فکری دیگری نیز، نقدی جدی بر ساختارهای قدرت، دولت، و هر شکلی از استثمار دارند. آنها نیز به مسأله طبقاتی و نابرابری در جوامع انسانی پرداخته اند. گرچه آنها ممکن است در بعضی زمینه ها با مارکس اتفاق نظر داشته باشند، ولی تفاوتهای اساسی در تحلیلها و رویکردهایشان وجود دارد. آنها به دنبال ایجاد نوعی سازمان اجتماعی غیر متمرکز و روابط اقتصادی برابر بوده و معتقد اند که تاریخ جوامع انسانی به طور عمده تحت تأثیر نابرابریها و مبارزات ضد قدرت قرار دارد. آنها نیز در حالی که مبارزه طبقاتی

اشاره دارند، به نوعی «از جنگ اجتماعی» اشاره میکنند که میتواند هم از نظر اقتصادی و هم از نظر فرهنگی و سیاسی متجلی شود. آنها به عنوان منتقدان دولت، به ویژه دیکتاتوری و اقتدار اجتماعی و اقتصادی اعتقاد به نابودی دولت به عنوان وسیله ای برای دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی دارند.

بلی، جمله «هیچ چیز در جهان غیر طبقاتی نیست» در واقع به طور کلی به جوامع انسانی و شیوه‌های تولید مختلف اشاره دارد و شامل شیوه‌های تولیدی مانند برده داری، فیودالیسم، و سرمایه داری میشود که این تحلیل هریک آنها را در رابطه با ساختار جامعه افغانستان مورد ارزیابی قرار میدهد.

تحلیل طبقاتی و لزوم آن

تحلیل طبقاتی جامعه بر ساختار و روابط بین طبقات مختلف اجتماعی متمرکز است. هدف از تحلیل طبقاتی تجزیه و تحلیل طبقاتی جامعه، درک میکانیزمهای شکل دهنده نابرابری اجتماعی و شناسایی راه‌های بالقوه برای رسیدگی به آنهاست.

این تحلیل تحلیل بررسی میکند که ریشه‌های فقر در تحت کدام شرایط به وجود آمد و چگونه فقر بر گروه‌های مختلف اجتماعی- اقتصادی در یک جامعه تأثیر میگذارد و به نابرابری درآمد، دسترسی به آموزش و مراقبتهای صحتی و بهداشتی و فقدان نمایندگی سیاسی طبقات اجتماعی منجر میشود.

هدف اصلی تحلیل طبقاتی به طور کل درک ساختارها و روابط زیربنایی است که جامعه را شکل میدهد و هدف نهایی آن نقد و به چالش کشیدن این ساختارها، با هدف ایجاد جامعه ای عادلانه و برابر است.

از اهداف کلیدی تحلیل طبقاتی جامعه یکی هم افشای استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه دار است، جایی که طبقه اولی (سرمایه دار) ارزش اضافی را از کار دومی (کارگر) استخراج میکند. این که چگونه نابرابری اجتماعی از جمله نابرابری درآمد، به دسترسی به منابع و قدرت سیاسی منجر میشود.

یک تحلیل طبقاتی با اذعان به این که هر طبقه دارای منافع است که با طبقات دیگر در تضاد است، با تحلیل این تضادها پوتانسیل انقلاب و دگرگونی را آشکار میکند و با استفاده از تجربیات گروههای به حاشیه رانده شده (به عنوان مثال، طبقه کارگر، زنان و اقلیتها) آنها را برای سازماندهی و به چالش کشیدن ساختارهای مسلط توانمند میکند.

و در نهایت با برجسته کردن علایق مشترک و تجربیات مشترک بین گروههای مختلف حس همبستگی و اتحاد را در میان کسانی که به دنبال تغییر هستند، پرورش داده و چارچوبی برای درک فرآیندهای تاریخی و چگونگی منتهی شدن به وضعیت کنونی جامعه فراهم میکند.

استراتژیهای خاص که همزمان با تحلیل طبقاتی ارزیابی شوند:

۱. شناسایی و نقد ایدئولوژیهای مسلطی که ماهیت واقعی روابط اجتماعی را می پوشانند.

۲. بررسی نقش نهادها (مانند آموزش، رسانه، دولت) که در تقویت یا به چالش کشیدن نابرابری اجتماعی نقش دارند.

۳. تجزیه و تحلیل تأثیر سیاستها و عملکردهای اقتصادی بر طبقات مختلف اجتماعی.

۴. برجسته کردن روشهایی که طبقات اجتماعی با سائر اشکال ظلم تلاقی میکنند (مانند نژادپرستی، جنسیت گرایی).

۵. آگاهی طبقاتی: تشویق کارگران به شناخت منافع و توانایی خود برای اقدام جمعی.

۶. سازماندهی و بسیج: ایجاد ائتلاف بین گروههای مختلف برای به چالش کشیدن ساختارهای مسلط.

۷. دیدگاهها و پیشنهادات جایگزین: ارائه دیدگاههای جایگزین برای جامعه ای عادلانه و برابر.

تحلیل طبقاتی یکی از مهمترین ابزارها برای فهم ساختارهای اجتماعی و اقتصادی یک جامعه است و میتواند نقش عمده ای در بسیج توده‌ها برای راه اندازی انقلاب اجتماعی ایفا کند. در ادامه، به چندین جنبه اشاره میشود که چطور تحلیل طبقاتی میتواند به این فرآیند کمک کند:

۱. شناسایی نابرابریها: تحلیل طبقاتی میتواند به شناسایی و روشن کردن نابرابریهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کمک کند. این شناسایی میتواند سبب شود که توده‌ها از وضعیت خود آگاه شوند و به دنبال تغییرات بنیادی باشند.

۲. ایجاد همبستگی: وقتی افراد از طبقات مختلف یک جامعه متوجه شوند که منافع مشترکی دارند، میتوانند با یکدیگر همبستگی بیشتری ایجاد کنند. این همبستگی میتواند موجب شکل‌گیری جنبشهای اجتماعی و سیاسی شود.

۳. آگاهی‌بخشی: تحلیل طبقاتی میتواند به توده‌ها کمک کند تا به آگاهی سیاسی برسند و بفهمند که چگونه قدرت و ثروت در جامعه توزیع شده است. این آگاهی میتواند انگیزه‌ای برای اقدام جمعی باشد.

۴. استفاده از نمادها و روایتها: روایتهای مربوط به طبقات اجتماعی میتواند به ایجاد یک حس هویت و تعلق برای توده‌ها منجر شود. این حس تعلق میتواند احساس محرومیت و نارضایتی را افزایش دهد و انگیزه‌ای برای تغییر ایجاد کند.

۵. تشکیل سازمانهای اجتماعی: تحلیل طبقاتی میتواند به تشکیل و سازماندهی گروهها و سازمانهای اجتماعی کمک کند که میتوانند به عنوان یک نیروی مؤثر در مبارزه برای تغییرات اجتماعی عمل کنند.

۶. مبارزه با ایدئولوژی حکومت: تحلیل طبقاتی میتواند به نقد و تجزیه و تحلیل ایدئولوژیهای حاکم کمک کند که در بسیاری از موارد به نفع طبقات

بالاتر عمل میکنند. این نقد میتواند به توده‌ها کمک کند تا متوجه شوند که این ایدیولوژیها چگونه آنها را از حقوق و خواسته‌هایشان محروم میکنند.

۷. تحریک به اقدام: زمانی که افراد متوجه شوند که مشکلاتی که با آنها مواجه اند ناشی از ساختارهای اقتصادی و اجتماعی خاصی است، ممکن است به اقدام و اعتراض دست بزنند.

در نهایت، تحلیل طبقاتی میتواند به عنوان یک نقطه شروع برای بحث و گفت وگو در مورد تغییرات اجتماعی عمل کند و زمینه‌ساز ایجاد تحولات و انقلابهای اجتماعی باشد.

هنگام تحلیل ساختار طبقاتی جامعه افغانستان، باید عوامل زیر را در نظر گرفت:

زمینه تاریخی

۱. استعمار و امپریالیسم: تاریخ استعمار و امپریالیزم افغانستان ساختار اجتماعی آن را شکل داده است و قدرتهای خارجی در امور کشور مداخله کرده و بر اقتصاد و سیاست آن تأثیر میگذارند.

۲. کودتای ثور: کودتای ثور ۱۹۷۸ تأثیرات عمیق سیاسی، اقتصادی، فرهنگی بر افغانستان داشت و پیامدهای شومی از خود برجا گذاشت.

۳. جنگ داخلی (۱۹۷۹-۲۰۰۱): و درگیریهای متعاقب آن، جامعه افغانستان را بیشتر از هم پاشید و باعث ایجاد اختلاف و رقابت در میان گروههای مختلف قومی و سیاسی شد.

عوامل اقتصادی

۱. اقتصاد جنگ: اقتصاد افغانستان از سالیانی به اینسو به شدت تحت تأثیر جنگ بوده و تمرکز آن بر بازارهای غیررسمی، قاچاق و بازار سیاه میباشد.

۲. حواله های ارسالی: حواله های خارج از کشور نقش مهمی در اقتصاد افغانستان ایفا میکنند، به ویژه حواله های کارگران مهاجر در کشورهای مانند ایران، پاکستان و ایالات متحده امریکا.

۳. زراعت: زراعت همچنان بخش مهمی در اقتصاد افغانستان است و بسیاری از مردم به زراعت معیشتی یا کارآفرینی در مقیاس کوچک متکی هستند.

عوامل اجتماعی

۱. تقسیمات قومی: افغانستان یک جامعه چند فرهنگی با اقوام متعدد از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، ازبیک و غیره است. این اختلافات اغلب توسط نخبگان سیاسی مورد سوء استفاده قرار گرفته است.

۲. نابرابری جنسیتی: حقوق زنان در افغانستان با دسترسی محدود به آموزش، اشتغال و مشارکت سیاسی محدود شده است.

۳. آوارگی و مهاجرت: درگیری منجر به جابجایی و مهاجرت گسترده در داخل افغانستان و کشورهای همسایه شده است.

ساختار طبقاتی

۱. ساختارهای فیودالی: در برخی از مناطق افغانستان، به ویژه در مناطق روستایی که رهبران قبایل قدرت را بر قلمروهای خود حفظ میکنند، ادامه دارد.

۲. نظام سرمایه داری ارثی: این نظام در افغانستان به ظهور رسیده است و در آن نخبگان سیاسی از قدرت خود برای انباشت ثروت و حفظ موقعیت خود استفاده میکنند.

۳. اقتصاد غیررسمی: در افغانستان گسترده است و بسیاری از مردم برای بقا به مشاغل ابدعی یا کارآفرینی متکی هستند.

شیوه های تولید

به طور عموم شیوه های تولید به دو عامل اصلی اشاره دارند:

(۱) نیروهای تولید: که شامل ابزارها، تکنالوجی، منابع طبیعی، و نیروی کار است که برای تولید کالاها استفاده میشود.

(۲) روابط تولید: که شامل روابط اجتماعی و اقتصادی میان افرادی است که در فرآیند تولید نقش دارند، مانند مالکیت داراییها و تقسیم کار.

تاریخ تکاملی شیوه های تولید به توصیف چگونگی جابجایی یک شیوه تولید به شیوه ای دیگر (مثلاً از بردگی به فیودالیسم، از فیودالیسم به

سرمایه داری، و از سرمایه داری به سوسیالیسم) میپردازد و تأثیر این انتقالات بر روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جوامع را تحلیل میکند.

در این چارچوب، هر شیوه تولید جدید معمولاً به دلیل تضادها، بحرانها و بروز نارضایتیها در شیوه تولید قبلی به وجود میآید.

از آنجا که مالکیت بر وسایل تولید یکی از عمده ترین عوامل طبقه بندی اجتماعی است که در اثر شیوه های تولید به وجود میآید. در نظریه های اقتصادی و اجتماعی، طبقات اجتماعی معمولاً براساس مالکیت یا عدم مالکیت وسایل تولید تعریف میشوند. و در این چارچوب، دو طبقه اصلی وجود دارد:

۱. طبقه کارگر (پرولتاریا): کسانی که وسایل تولید را در اختیار ندارند و مجبور به فروش نیروی کار خود هستند.

۲. طبقه سرمایه دار (بورژوازی): کسانی که مالک وسایل تولید هستند و از طریق سرمایه گذاری و استفاده از نیروی کار دیگران، سود میبرند.

این تقسیم بندی بر اساس رابطه ای که افراد با وسایل تولید دارند شکل میگیرد و در نتیجه، منجر به ایجاد ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متفاوتی میشود. به طور مثال، در جوامع سرمایه داری، تضاد بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار به عنوان یک منبع اصلی تنش اجتماعی و سیاسی شناخته میشود.

به طور خلاصه، مالکیت بر وسایل تولید به عنوان بنیادی ترین عامل در شکل دهی به طبقات اجتماعی و روابط قدرت در جامعه عمل میکند و از این طریق تأثیر عمیقی بر ساختار اجتماعی دارد.

مالکیت بر وسایل تولید در نظامهای اقتصادی مانند برده داری و فئودالیسم نیز عاملی کلیدی در طبقه بندی اجتماعی است.

در جوامع برده دار، مالکیت بر وسایل تولید به طور عمده به مالکیت بر انسانهای برده مربوط میشود. در این نظام، برده داران (طبقه حاکم) دارای قدرت اقتصادی و اجتماعی هستند و از کار برده ها برای تولید کالاها و خدمات بهره میبرند. مالکیت بر برده ها و منابع دیگر (مانند زمین و ابزار) منجر به تشکیل طبقات اجتماعی میشود.

در نظام فئودالیسم، مالکیت بر زمین عامل تعیین کننده ای در طبقه بندی اجتماعی است. در این نظام اربابان (اشراف) کسانی اند که مالکان زمین هستند و از طریق کار زارعان و رعایا، ثروت و قدرت را بدست میآورند و رعایا افرادی اند که زمینی نداشته و مجبور به کار برای اربابان هستند و معمولاً سهمی از تولیدات خود را به ارباب میدهند.

در تاریخ افغانستان، مانند بسیاری از جوامع دیگر، مالکیت بر وسایل تولید (شامل زمین، دام، و ابزار) میتواند به نظامهای اجتماعی مانند برده داری و فئودالیسم منجر شود. در دوره های مختلف تاریخی، به ویژه در دورانهای پیشاتاریخی و تاریخی، افرادی که دارای زمین و منابع بودند میتوانند بر کسانی که منابع لازم برای زندگی را نداشتند تسلط یابند.

به طور خاص، در نظامهای قبیلوی و مرتبط با اقوام مختلف روابط اقتصادی و اجتماعی میتوانست به اشکال مختلف سمت طبقات بالا (اربابان یا سران قبيله) بر طبقات پایین (زارعان یا دامداران) بروز کند.

به همین دلیل، میتوان گفت که مالکیت بر وسایل تولید در تاریخ افغانستان نه تنها به شکل گیری نظامهای اجتماعی مانند برده داری و فیودالیسم کمک کرده، بلکه بر روابط قدرت و توزیع ثروت در جامعه نیز تأثیرگذار بوده است.

روابط تولیدی مسلط مانند هر جامعه ای ساختار اقتصادی جامعه افغانستان را شکل داده است، شالوده واقعی، که روبنای حقوق و سیاسی از آن برخاسته و اشکال معینی از آگاهی اجتماعی با آن مطابقت دارد. با تغییر زیربنای اقتصادی، روبنای بینابینی حقوقی، سیاسی، مذهبی، زیبایی شناختی و فلسفی دگرگون شده است. در فرآیند چنین دگرگونی، آگاهی فردی که محصول تضاد زندگی مادی و تضاد بین نیروهای مولد اجتماعی و رابطه تولید است، تعیین شده است.

به عبارتی، با تغییر در وضعیت اقتصادی از شیوه تولیدی برده داری به فیودالیسم تأثیرات عمیق و گسترده ای بر نگرشها، قوانین، نظامهای سیاسی، باورهای مذهبی و جنبه های فرهنگی و زیبایی شناسی رونما گشته اند.

تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در افغانستان به ویژه در انتقال از شیوه تولیدی برده داری به فیودالیسم، تأثیرات عمیق و گسترده ای بر نگرشها، قوانین، نظامهای سیاسی، باورهای مذهبی و جنبه های فرهنگی و زیبایی شناسی داشت، طوری که:

۱. با انتقال به فیودالیسم، ساختار اجتماعی تغییر کرد و مفهوم مالکیت زمین به یکی از ارکان مهم جامعه تبدیل شد. در این دوره، افراد وابستگی بیشتری به زمینداران و حاکمان محلی پیدا کردند و این وابستگی به مرور زمان به تغییراتی در نگرشهای اجتماعی و فرهنگی منجر شد.

۲. در دوره فیودالیسم، قوانین بیشتر بر اساس روابط فیودالی و عهد و پیمانهای بین زمینداران و رعایا شکل گرفت. در این نظام، قدرت سیاسی عمدتاً در دست نخبگان زمینداران متمرکز بود و تصمیم گیرهای سیاسی به صورت متمرکز و از بالا به پایین انجام شد.

۳. باورهای مذهبی دین و مذهب در این دوره نیز جایگاه خاصی پیدا کرد. معمولاً نظامهای فیودالی از حمایت مذهبی بهره میبردند و دین به عنوان ابزاری برای توجیه و مشروعیت بخشیدن به قدرت زمینداران و نهادهای سیاسی به کار میرفت.

۴. دگرگونی در شیوه‌های تولیدی بر هنر و ادبیات تأثیر گذاشت. موضوعات مرتبط با قدرت، جنگ، عشق و طبیعت در آثار هنری و ادبی بیشتر دیده شد.

در کل، انتقال از شیوه تولیدی برده داری به فیودالیسم در افغانستان به نوعی تحول در عمران و نهادهای اجتماعی، فرهنگی و مذهبی را رقم زد که به ایجاد ساختارهای جدید اجتماعی و اقتصادی و همچنین شکل گیری هویت‌های فرهنگی جدید منجر شد. این فرآیندها تأثیرات عمیقی بر رفتارها و آگاهیهای فردی نیز به همراه داشت.

در هر حال تغییر از شیوه تولیدی برده داری به فیودالیسم یک تغییر انقلابی بود. انتقال از برده داری به فیودالیسم به معنای تغییر در نحوه سازماندهی جامعه و روابط تولید است. در برده داری، برده ها به عنوان کالایی بدون حقوق انسانی و اقتصادی به کار گرفته شدند، در حالی که در فیودالیسم، روابط کار به صورت قراردادی و مبتنی بر وابستگیهای فیودالی شکل گرفت. این تغییر بنیادی در مفهوم کار و مالکیت شرایط جدیدی را برای تعاملات اجتماعی به وجود آورد.

بعلاوه شیوه تولید برده داری بر اساس کار اجباری و بی مزد و معاش بود، در حالی که فیودالیسم بیشتر بر برداشت و تولید بر اساس مالکیت زمین و بهره کشی از مهارت‌های رعایا بود. این تغییر در هسته اقتصادی جامعه بر اصول و ساختارهای اقتصادی تأثیر گذاشت.

با تحول به سوی فیودالیسم، قدرت سیاسی به دست زمینداران و نخبگان محلی افتاد که به نوعی نمایانگر تغییر در ساختار قدرت است. این تغییر به معنای جابجایی و تحول در اشکال حکومتی و سیاسی و شامل پیامدهای درازمدتی بر زندگی اجتماعی و مدنی مردم بود.

تغییر از شیوه تولیدی (برده داری به فیودالیسم) همچنین بر باورها و ارزشهای اجتماعی تأثیر گذاشت. موضوعات جدیدی مانند مالکیت، وفاداری و روابط اجتماعی در فرهنگ و ادبیات به ظهور رسید و به ایجاد هویت‌های جدید فرهنگی منجر شد.

همه تغییرات انقلابی معمولاً با تضادها و تنشهای اجتماعی همراه است. بنابراین در دوران انتقال از برده داری به فیودالیسم، جنگها، شورشها و نارضایتی‌هایی به وجود آمد که خود نشانه‌ای از یک فرآیند انقلابی بود.

در مجموع، این تغییر نه تنها شامل دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی بود، بلکه بر زندگی فرهنگی و سیاسی جامعه نیز تأثیر داشت و به تحولات عمیقتری منجر شد که میتوان آن را به‌عنوان یک تغییر انقلابی تلقی کرد.

«انقلابها حوادث سیاسی نیستند.» بلکه نقاط عطفی در تاریخ جوامع هستند که در آنها تغییرات عمیق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اتفاق می‌افتد. بلکه نتیجه و نمایانگر فرآیندهای عمیقتری هستند که در بطن جامعه در حال وقوع است. از این رو گذار از بردگی به فیودالیسم نشانه‌ای از تضادهای داخلی و متناقضاتی بود که در بطن نظام بردگی به وجود آمده بود و به طور طبیعی به بحرانشا و در نهایت به انقلابی منجر شد که در آن ساختار قدیمی جامعه دچار تغییر شد و نظام جدیدی به وجود آمد که جلوه ضروری پیشرفت تاریخی جامعه بود.

به طور مثال، در دوره امپراتوری غوری (قرن دوازدهم میلادی)، ساختار اقتصادی و اجتماعی در افغانستان تغییرات عمده‌ای به خود دید. این دوره، که با فتح سرزمینهای وسیع و تأسیس دولتهای محلی همراه بود، به رشد فیودالیسم منجر شد. در این سیستم، زمین به اشراف محلی داده میشد و آنها بر روی کشاورزان کنترل داشتند. این تغییرات معمولاً با نارضایتیهای اجتماعی و شورشها علیه اشرافیت همراه بود.

در دوران سلطنت شاهان قزلباش در افغانستان (قرن شانزدهم تا هجدهم میلادی)، فیودالیسم به طور کاملتری در ساختار اجتماعی کشور تثبیت شد. این دوره با جنگها و تنشهای قومی، به ویژه در میان مختلف قومیتها، همراه بود. در این زمان که عمدتاً به دوره صفویه در ایران مربوط میشود، تغییرات اجتماعی و اقتصادی متعددی در محیط پیرامونی، از جمله افغانستان، به وقوع پیوست.

لازم به ذکر است که قزلباشها خود به عنوان نیروهای نظامی و اشراف از سلسله صفویه حمایت میکردند و تأثیرات آنها غالباً به صورت مستقیم بر روی ساختار سیاسی و اجتماعی شرق میانه و افغانستان دیده میشود.

از زمان قدرت گیری صفویان در ایران، افغانستان به عنوان یک ناحیه استراتژیک و مهم در منطقه محسوب میشد. جنگها و کشمکشهای متعددی میان نیروهای قزلباش و سایر مناطق و قبیله‌ها در افغانستان رخ داد. این جنگها تأثیرات عمیقی بر روی جوامع محلی گذاشته و باعث تغییرات در ساختار قدرت و زمینداری در این مناطق شد.

در خلال دوره سلطنت قزلباشها، پادشاهیهای ایران و کشورهای منطقه سیاستهای فیودالی را تقویت کردند. در افغانستان، زمینها به اشراف محلی و قزلباشها واگذار شد و آنها مسئول جمع‌آوری مالیات و نظارت بر زمینها شدند. این سیستم به تدریج به شکل گیری یک طبقه فیودالی و افزایش قدرت زمینداران و فشارهای مالیاتی بر زحمتکشان و دهقانان در افغانستان انجامید که به عواقب نارضایتی اجتماعی و وقوع شورشها و انقلابات انجامید.

با ختم قدرت قزلباشها در ایران و به ویژه با ظهور نادرشاه افشار و سپس احمدشاه درانی (ابدالی) تحولات مهمی در افغانستان صورت گرفت. احمدشاه، با شکست قزلباشها و فیودالها، امپراتوری درانی را تأسیس کرد و ساختارهای فیودالی را دوباره سازماندهی کرد. این تغییرات به نوعی نشاندهنده فرآیندهای انقلابی در جوامع محلی و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی در افغانستان بود.

این دوران، همزمان با تغییرات فرهنگی و مذهبی نیز بود. رقابتهای سیاسی، ملی و مذهبی میان شیعه و سنی باعث تنشهای اجتماعی و وقوع جنگها و شورشها شد. این مسائل پیچیدگیهای بیشتری به سیر تحول فیودالیسم و ساختار قدرت در افغانستان اضافه کرد.

این مثالها نشاندهنده تضادها و تنشهای اجتماعی هستند که در طول تاریخ به تغییرات اساسی در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی منجر شدند و تصویر واضحی از چگونگی انتقال از برده‌داری به فیودالیسم را به نمایش میگذارند.

شیوه تولید بردگی

«بردگی در جوامع شکارچیان ناشناخته بود، فقط با آغاز طبقه بندی اجتماعی ست که این پدیده رونما گردید، و از آنزمان در بسا فرهنگها، ملیتها و مذاهب گوناگون دنیای کهن و جدید گسترده بوده است. بردگی نیز ثمره محصول مازاد و تراکم شدید نفوس است، و بنابر همین عوامل فقط پس از بمیان آمدن کشاورزی در ۱۱,۰۰۰ سال پیش از امروز، در جریان انقلاب

نوسنگی به ظهور رسید و در مدنیتهای قدیم سومری و سائر مدنیتهای مانند مصر قدیم، چین قدیم، امپراتوری اکد، امپراتوری آشور، بابل، ایران قدیم، یونان قدیم، هند قدیم، امپراتوری رومیان، خلافت های اسلامی، نوبه و آغاز استعمار اروپاییان در قاره آمریکا وجود داشت.» (از اثر بسوی پایان تاریخ)

جامعه در دوران برده داری به وضوح طبقاتی است، جایی که برده ها به عنوان داراییهای اقتصادی به کار گرفته میشدند و این ساختار به نابرابری و استثمار منجر گردید. مالکیت بر برده ها، نشاندهنده یک تقسیم بندی طبقاتی عمیق است. مالکیت بر برده ها معمولاً نمایانگر یک نظام اقتصادی و اجتماعی پیچیده است که در آن افراد به دو طبقه یا بیشتر تقسیم میشوند و این تقسیم بندی میتواند به وضوح و عمق طبقاتی منجر شود. به این معنی که افرادی که مالک برده ها هستند معمولاً در سطح بالای هرم اجتماعی قرار دارند و از قدرت، ثروت و نفوذ بیشتری برخوردارند. این افراد میتوانند بر دیگران تسلط یابند و به صورت قانونی و غیرقانونی از کار و تلاش برده ها بهره برداری کنند.

برخی مشخصه های بردگی

۱. در بردگی، بردگان به عنوان منابع انسانی در نظر گرفته میشوند که میتوانند نیروی کار لازم برای تولید کالا و خدمات را فراهم کنند. این نیروی کار به صاحبان برده ها اجازه میدهد تا ثروت و قدرت بیشتری را انباشت کنند، در حالی که بردگان خود از حقوق پایه ای و نیازهای اساسی برخوردار نیستند.

۲. وجود بردگی میتواند به ایجاد فرهنگهای خاص و نظامهای اجتماعی منجر شود که در آنها بردگی به عنوان یک جنبه طبیعی از زندگی اجتماعی پذیرفته شده است. این نوع فرهنگ میتواند به تقویت احساسات نابرابری و تفکیک در جوامع کمک کند.

۳. مالکیت بر برده ها معمولاً به این معناست که افراد ثروتمندتر و قدرتمندتر به منابع و فرصتهای بیشتری دسترسی دارند و این باعث ایجاد فاصله اقتصادی میان طبقات مختلف میشود. این فاصله میتواند نسل به نسل ادامه یابد.

۴. در جوامع برده دار، قوانین معمولاً به نفع صاحبان برده ها طراحی میشوند و حقوق برده ها نادیده گرفته میشود. این وضعیت میتواند به نهادینه شدن نابرابریها و تبعیضها بین طبقات منجر شود.

به طور کلی، مالکیت بر برده ها نشاندهنده یک تقسیم بندی عمیق و ساختاریافته بین طبقات جامعه است که پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عمیقی روی جوامع دارد. این سیستمها در طول تاریخ، به تأسیس و حفظ نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی کمک کرده اند.

از اینجا بردگی در افغانستان نیز تاریخچه ای طولانی دارد که به دوره های مختلف تاریخی برمیگردد. این وضعیت تحت تأثیر فرهنگها، اقتصاد و شرایط اجتماعی مختلف در کشورهای همسایه و مناطق دیگر قرار داشته است.

در تاریخ الیمینی از قول بنی عتبه مورخ عرب روایت شده که در ۱,۰۰۱ آنوقت که قشون محمود غزنوی پشاور و پایتخت گندهارا را فتح نمود حدود ۱۰۰,۰۰۰ جوان را از آنجا به اسارت گرفت. او بعد از دوازدهمین

لشکرکشی به هندوستان در ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ با چنان تعداد عظیم بردگان برگشت که در بازار برده فروشی ارزش هر یک برده از یک تا ده دینار نزول نموده بود. از قول بنی عتبه «این نرخ نازل سبب شد تا تجار برده فروش از شهرهای دور دست برای خرید برده رهسپار دولت محمود شوند، و به اینترتیب کشورهای آسیای مرکزی، عراق و خراسان از وجود برده ها انباشته شد و چه سفید یا سیاه، غنی یا فقیر همگی با هم تحت عنوان برده مخلوط شده بودند.» (اثر بسوی پایان تاریخ).

در دوران های قاجاریه (در پارس) و امپراتوریهای منطقه، بردگی در افغانستان رواج داشت و افراد به عنوان برده در جوامع محلی، بازارهای برده فروشی و میان قبیله ها خرید و فروش میشدند. با این حال، با ورود به قرن بیستم و تحت تأثیر جنبشهای اجتماعی و تغییرات جهانی، بردگی به تدریج کاهش یافت.

بردگی در افغانستان میتواند به دوره ای حتی پیش از قاجاریه و همچنین زمانهایی که این سرزمین تحت نفوذ قدرتهای دیگر قرار داشت، مربوط شود. تا اوایل قرن بیستم، نظامهای مختلف اجتماعی و فرهنگی در افغانستان وجود داشتند که در آنها اشکال مختلفی از اسارت و استثمار وجود داشت.

افغانستان به دلیل موقعیت جغرافیایی خود و وجود روابط پیچیده با امپراتوریهای مختلف، تحت تأثیر بسیاری از فرهنگها و نظامهای اجتماعی قرار داشته است. در طول تاریخ، نظامهای قبیله‌ای و اجتماعی مختلف در افغانستان وجود داشته و افراد به دلایل مختلف، از جمله جنگ، فقر، و مسائل اقتصادی، در شرایطی مشابه بردگی قرار میگرفتند.

به همین دلیل، تأکید بر سیستم بردگی به مفهوم کلی و در تاریخ بلند مدت افغانستان، شامل تأثیرات و شرایط جغرافیایی و فرهنگی است که در آن زمان حاکم بود. بنابراین، به رغم اینکه قاجاریه در افغانستان حکومت نداشتند، تأثیرات سیاسی و اجتماعی آن دوران میتواند به درک اساسی تر از برخی پدیده ها در افغانستان کمک کند.

بنابراین بردگی در تاریخ افغانستان پدیده ای پیچیده و در برخی مناطق، تاریخی طولانی دارد. این پدیده تحت تأثیر عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مختلف قرار داشت. کار اجباری و تجارت انسان، در دورانه‌های مختلف در افغانستان از اشکال بردگی بود و این پدیده معمولاً به طور رسمی و یا غیررسمی در جوامع قبایلی و به عنوان جزء نظام اقتصادی و اجتماعی پذیرفته شده بود.

بردگی خانگی یکی دیگر از اشکال این بردگی است. این پدیده نامطلوب هم اکنون در افغانستان به کثرت وجود دارد، طوری که برخی خانواده ها در افغانستان زنان و دختران را به عنوان کارگران خانگی به خدمت میگیرند. این افراد معمولاً تحت شرایط سخت و با کمترین حقوق کار میکنند و بسیاری از آنها به دلیل فقر و عدم دسترسی به فرصتهای شغلی دیگر مجبور به پذیرش این وضعیت هستند.

تجارت زنان و دختران از نمونه های دیگر شیوه بردگی در افغانستان است. از آنجایی که امنیت و وضعیت اقتصادی در افغانستان ناپایدار است، برخی از جنایتکاران از این شرایط سوءاستفاده کرده و زنان و دختران را به امید ازدواج یا کار به خارج از کشور منتقل میکنند، اما در واقع آنها را به کار اجباری یا سو استفاده های جنسی وادار میکنند.

بردگی در افغانستان به طور رسمی در اواسط قرن نوزدهم و عصر امپراتوری درانی به تدریج کاهش یافت. در این دوران، حکومت‌های مختلف افغانستان به تدریج شروع به فرآیندهای مدرنسازی، اصلاحات و قانونگذاری کردند.

در تاریخ افغانستان، بازارهای برده فروشی و تجارت انسان به ویژه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم وجود داشت. در این زمان، در بسیاری از مناطق افغانستان، به ویژه در ولایات سرحد، افراد به عنوان بندگان و خدمتکاران به فروش میرسیدند.

امیر امان الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹) در برخی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی تلاش‌هایی در راستای لغو بردگی را انجام داد. در سال ۱۹۲۳، او قانونی را برای پایان دادن به تجارت انسان و برده داری در افغانستان صادر کرد. این قانون اقداماتی برای محدود کردن و نهایتاً لغو برده داری و تجارت انسان مشخص کرد.

با این حال، اجرای این قوانین با چالش‌های زیادی روبرو شد. مقاومت‌های محلی و وضعیت اقتصادی و اجتماعی که بسیاری از خانواده‌ها را به استفاده از کار اجباری یا کارگران خانگی وادار میکرد، موجب شد که این تلاش‌ها موفقیت آمیز نباشند.

دولت‌های مختلف افغانستان در موضوع بردگی نقش‌های متفاوتی داشتند. تقویت سنت‌های فیودالی و استفاده از ساختارهای برده داری و کار اجباری به عنوان ابزاری برای حفظ و تقویت قدرت دولت‌ها در تاریخ افغانستان مشهود است و دوران حکومت امیر امان الله خان از نمونه های قرین به عصر کنونی ست که در آن هنوز نشانه‌هایی از برده داری وجود داشت:

موجودیت کارگران خانگی و بندگان: در دوران امان الله خان در برخی مناطق و روستاها، به ویژه در میان قبایل و اقوام مختلف، زنان و مردانی به عنوان کارگران خانگی و بندگان باقی ماندند. این افراد به دلیل فشارهای اقتصادی و اجتماعی، به صورت اجباری در منازل فیودالها و ثروتمندان کار میکردند.

تقویت کودها قبیله ای و سنتی: در این زمان کودهای قبیله ای و سنت‌های قدیمی که به روابط ارباب و رعیتی و برده‌داری مرتبط میشدند، همچنان در جوامع مختلف وجود داشتند. افرادی که در نظامهای قبیله‌ای زندگی میکردند، ممکن بود برای پرداخت دیون یا در نتیجه عدم موفقیت در کشت و کار و زراعت به بردگی فروخته شوند.

عدم اجرای کامل قوانین ضد برده‌داری: بسیاری از فیودالها و خاندانها ها که مجدداً به قدرت نفوذی در جامعه دست یافتند، از این قوانین سرپیچی کردند و به کارگیری کارگران و بندگان را به روشهای غیررسمی ادامه دادند.

تجارت انسان و ازدواجهای اجباری: در برخی موارد، شواهدی از ادامه تجارت انسان و ازدواجهای اجباری وجود داشت. خانواده ها نمیتوانستند دختران کوچک خود را برای تأمین نیازهای مالی به ازدواجهای اجباری به فیودالها یا دیگر افراد ثروتمند تحمیل کنند.

این موارد نشاندهنده این است که، فرهنگ، سنتها و ساختارهای اقتصادی قدیمی همچنان به عنوان موانع بزرگی در برابر ترقی و تغییر باقی ماندند که تا امروز به اشکالی جریان دارند. این نمونه ها نشان میدهد که چگونه دولتها

در تاریخ افغانستان، به جای سرکوب سنتهای بردگی، آن را به عنوان بخشی از نظام اجتماعی و فیودالی خود تقویت کرده اند.

امروز، هرچند که به شکل سنتی دورانی و قانونی بردگی دیگر رواج ندارد، انواعی از بردگی مدرن، شامل کار اجباری و بهره کشی از افراد، در برخی مناطق افغانستان همچنان وجود دارد، به دلایل ذیل:

۱. برخی افراد به دلیل فشارهای اقتصادی یا شرایط ناگوار، مجبور به کار در شرایط سخت و بدون پرداخت مناسب میشوند. این میتواند شامل کار در معادن، زراعتی یا صنایع دستی باشد.

۲. زنان و دختران به طور ویژه در معرض خطر بهره کشی جنسی قرار دارند. این افراد ممکن است به زور یا فریب به بارداری جنسی مجبور شوند و از حقوق و آزادی خود برخوردار نباشند.

۳. در برخی مناطق، دختران به زور به ازدواجهائی تحمیل میشوند که در آنها از حقوق انسانی خود محروم میشوند. این نوع ازدواج نیز نوعی از بهره کشی و کنترل بر افراد تلقی میشود.

۴. کودکان در برخی مناطق ممکن است به کارهای سخت و خطرناک مشغول شوند و از تحصیل و فرصتهای زندگی بهتر محروم بمانند.

۵. کارگران مهاجر، به ویژه در مناطق جنگزده یا بیثبات، گاهی با شرایط نامناسب و قراردادهای ناعادلانه کار میکنند و ممکن است تحت فشار و استثمار قرار بگیرند.

این اشکال مختلفی از بردگی مدرن، با وجود تغییرات اجتماعی و قانونی، به نوعی به نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی موجود در جامعه ادامه میدهند.

بنابراین، میتوان گفت که بردگی به معنی سنتی آن در اوایل قرن بیستم به پایان رسید، اما مقوله‌هایی از قبیل کار اجباری و استثمار هنوز در برخی زمینه‌ها وجود دارند.

شیوه تولید فیودالیسم

فیودالیسم نیز به عنوان یک سیستم طبقاتی شناخته میشود که در آن اربابان مالک زمین هستند و رعایا در مقابل کار و خدمات دهقانی، حق حفاظت و تأمین خوراک و پوشاک را از آنها دریافت میکنند.

از ویژگیهای اصلی جامعه فیودالی می‌توانیم قدرت بین اربابان و رعایا، از جمله نظارت ارباب بر زمین، نیروی کار و منابع و سلسله مراتب اجتماعی سفت و سختی ست که شامل اشراف، روحانیون و دهقانان میباشد. این شیوه بر مبنای مالکیت زمین، رعیت و استخراج ارزش اضافی از نیروی کار استوار است. قدرت دولتی در حفظ روابط فیودالی، از جمله استفاده از زور و مالیات برای حفظ کنترل اجتماعی نقش بسزا دارد.

در سیستم فیودالی، ساختار اجتماعی به طور سلسله مراتبی سازماندهی شده و قدرت و منابع در دست یک اقلیت از زمینداران و خوانین قرار دارد، در حالی که اکثریت جامعه (رعایا) با محدودیت‌های فراوانی روبه رو هستند.

مبارزات دهقانی در طول تاریخ در برابر استثمار فیودالی که در آن دهقانان برای شرایط کاری بهتر، دستمزدهای بالاتر و خودمختاری بیشتر مبارزه میکنند، همیشه وجود داشته است.

فیودالزم در واقع سازمان سیاسی- اجتماعی قرون وسطی اروپا بود. از لحاظ تاریخی، در حالی که پادشاه مالک همه زمینهای قابل دسترسی بود، آنها را بین اشراف سهم بندی میکرد و بالنوبه اشراف زمینهای اهدایی را به دهقانان اجاره میدادند. در عوض، دهقانان محصولات و خدمات نظامی شان را به اشراف عرضه داشته، و اشراف از فرآورده ها و خدمات دست داشته سهمیه پادشاه را میپرداختند. به این ترتیب همگی بندگان شاه محسوب شده، و کار دهقانان مصارف همه چیز را میپرداخت.

درست قبل از قرن ۱۴ بود که فیودالزم در اروپا مستقر گردید، این سیستم در حقیقت سیستم ناتوانی بود که به بر حول سه اصل یعنی اربابان، رعایا و شیوه ملوک الطوائفی میچرخید و متشکل از مجموعه ای تعهدات حقوقی و نظامی متقابل بین اشراف و پادشاه بود.

نخستین جوانه های شیوه تولیدی فیودالی در افغانستان به طور کلی در دوره های بعد از ظهور اسلام و به ویژه در قرون وسطی به ظهور رسید.

در این دوره، با گسترش نفوذ اسلامی و شکل گیری دولتهای اسلامی محلی، فرایند تغییر ساختار اقتصادی و اجتماعی به سمت شیوه ای تولیدی فئودالی آغاز گردید.

با ورود اسلام به افغانستان، ساختار اجتماعی و اقتصادی به تدریج متأثر از ارزشهای اسلامی شد. فیودالها به عنوان حامیان فرهنگ اسلامی و دین نقش

خود را ایفا کردند و در عین حال روابط زمینه ای فیودالی برقرار شدند. در این ساختار، فیودالها مسئول تأمین امنیت و اداره امور محلی در قبال پرداخت مالیات توسط زارعان بودند.

در طول تاریخ، به ویژه در دوره های پس از تسلط ترکمنها و مغولها، حکومتهای محلی و حکام قبایلی شکل گرفتند که به عنوان فیودالهای محلی عمل میکردند. این حکام به ویژه در مناطق کوهستانی و دورافتاده افغانستان قدرت زیادی داشتند و قوانین و نهادهای اجتماعی خود را اعمال میکردند

نظامهای اجتماعی قبایلی و قبیله‌ای به دلیل ساختارهای سنتی جامعه افغانستان، در کنار فیودالیسم تأثیرگذار بودند. این نظامها توانستند به تقویت قدرت فیودالها کمک کنند و از نفوذ قبایلی در جنگها و درگیریها در حفظ قدرت آنها حمایت نمایند.

همزمان با شکل گیری سلطنتهای مانند سامانیان، غوریان، غزنویان، مغولها و تیموریان، هر کدام تغییراتی در نظام فیودالی اعمال کردند. این دوره ها معمولاً با بهبود زیرساختها و تجدید نظر در روابط فرهنگی و اجتماعی همراه بودند، اما اصول فیودالی همچنان پابرجا ماند.

سلطنت سامانیان (حدود ۸۷۴ تا ۹۹۹ میلادی) یکی از مهم‌ترین دوره‌ها در تاریخ افغانستان است که در آن دولت مرکزی قوی وجود داشت. در این زمان، برخی از مقامات محلی و حاکمان مناطق مختلف قدرتهای محلی را به دست گرفتند و نوعی از روابط فیودالی شکل گرفت.

به ظهور سلطنت غوریان (قرن ۱۲ و ۱۳ میلادی) نظام فیودالی در منطقه تقویت شد. غوریان به تصرف سرزمینهای مختلف پرداختند و حاکمان محلی

را به عنوان نمایندگان خود گماشتند که در واقع سیستم فیودالی را تقویت میکرد.

دوره مغولها (قرن ۱۳ و ۱۴ میلادی) که با حمله مغولها و تأسیس حکومتهای مختلف در افغانستان آغاز شد برخی از عناصر و ویژگیهای فیودالیسم دوباره ظهور کرد. مغولها از حاکمان محلی حمایت میکردند و به آنها امکانات اقتصادی و اجتماعی میدادند تا نظارت خود را بر نواحی مختلف حفظ کنند.

با ظهور قدرتهای مرکزی مانند امپراتوری گورکانی در قرن شانزدهم، مقوله فیودالیسم دچار تحول شد. در این دوره، فیودالها به عنوان دست‌نشاندهاگان سلطنت مرکزی عمل کردند و در عین حال تحت فشار برای وفاداری به مرکز قدرت بودند.

برخی مشخصات شیوه تولیدی فیودالی در افغانستان:

۱. در نظام فیودالی افغانستان جامعه به طبقات مختلف تقسیم میشود. اشراف و فیودالها (مالکان زمین) در بالای هرم اجتماعی قرار دارند و اقشار پایینی شامل دهقانان و کارگران رنج‌کشیده و بی زمین هستند.

۲. زمین به عنوان منبع اصلی تولید در دست فیودالها است و عمدتاً به شکل مالکیت خصوصی در اختیار آنها قرار دارد. دهقانان برای استفاده از زمین باید به فیودالها اجاره بپردازند یا بخشی از محصول خود را به آنان بپردازند.

۳. دهقانان معمولاً به عنوان کارگرانی که به فیودالها وابسته بودند، در زمینهای آنها کار میکردند. آنها موظف بودند بخشی از محصول را به

فیودالها بدهند یا در کارهای عمومی و ساخت و سازهای فیودالها شرکت کنند.

۴. در این دوران، سیستمهای دولتی محلی و سلطنتهای کوچک و بزرگ تشکیل شدند که فیودالها در آنها نقش اساسی داشتند. قوانین و نظم اجتماعی غالباً تحت کنترل فیودالها بود.

۵. فیودالها به عنوان مالکان زمین مسئولیت نظامی و دفاع از قلمروهای خود را نیز بر عهده داشتند و بر اساس جایگاه اجتماعی خود تحت عنوان جنگجویان و ملوک خدمت میکردند.

۶. نظام فیودالی بر ارزشها و اعتقادات اجتماعی اثر گذاشت. دین و مذهب نقشی کلیدی در توجیه و حفظ ساختارهای اجتماعی و فیودالی داشته است.

۷. تجارت و تبادل کالاها در نقاط مختلف انحصار فیودالها بود و مبادلات بیشتر تحت کنترل آنان انجام میشد.

در نتیجه نظام فیودالی در افغانستان به تدریج و با تأثیرات متعددی شکل گرفت و مخصوصاً در دورههای مختلفی تحت تأثیر تحولات داخلی و خارجی قرار گرفت. این نظام به نوعی را بر ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان در طول تاریخ تأثیر گذاشت و تغییرات اساسی را در زندگی مردم به وجود آورد.

در قرن نوزدهم، نفوذ استعمارگران انگلیسی بر افغانستان و جنگهای انگلوساخر (Anglo-Sikh Wars) به دو جنگ نظامی اشاره دارد که در دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ میلادی بین هند بریتانوی و امپراتوری سیک در

پنجاب اتفاق افتاد. این جنگها نتیجه تنشها و رقابتهای سیاسی و نظامی بین قدرتهای استعماری بریتانیه و دولتی محلی در هند بودند.)

و تجزیه و تحلیلهای جدید در این زمینه، نظام فیودالی را تحت تأثیر قرار داد. نظامهای فیودالی در برخی مناطق تضعیف شدند و نهادهای جدیدی ظهور کردند، در حالی که در برخی از مناطق دیگر، فئودالیسم همچنان پابرجا ماند.

نظامنامه ناقلین (نظام اسکان یا جابجایی)، دوران امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) به اعطای زمینها و حقوق به خوانین و سران قبایل از سوی «امیر» افغانستان اشاره دارد.

امیر عبدالرحمن خان به منظور تثبیت قدرت خود و یکپارچه سازی کشور تحت حاکمیت خود، کوشش کرد تا قبایل مختلف را به مناطق مختلف جابجا کند و در این روند، به ویژه به جابجایی پشتونها در مناطق شمالی افغانستان توجه خاصی داشت. هدف از این سیاستها، تقویت حضور پشتونها در مناطقی بود که از لحاظ تاریخی بیشتر اقوام غیرپشتون در آنجا سکونت داشتند.

این نظامنامه که به هدف تسهیل جابجایی و اسکان پشتونها در زمینهای شمال افغانستان طراحی شده بود، به دوران حکومت امان الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹) و سپس در زمان حاکمیت ظاهر شاه (۱۹۳۳-۱۹۷۳) نیز مرتبط میشود.

بنابراین، میتوان گفت که نظامنامه ناقلین تحت تأثیر اقدامات و سیاستهای امیر عبدالرحمن خان به وجود آمد و تا زمان حکومت برخی دیگر از شاهان افغان ادامه داشت به نوعی نمونه ای از نظامهای فیودالی میتواند تلقی شود.

در این نظام:

۱. پادشاه یا امیر زمینها را به خوانین واگذار میکند و در عوض، این خوانین وظیفه تأمین امنیت و کنترل مناطق خود را دارند. این روابط معمولاً شامل تبادل خدمات و حفاظت در برابر تهدیدات بیرونی و همچنین جمع‌آوری مالیات از ساکنان آن سرزمینها بود.

۲. سلسله مراتب قدرت از ویژگیهای این نظام است، طوری که خوانین و سران قبایل به عنوان نیروهای محلی قدرتمند به پادشاه وابسته بودند و در عوض وفاداری و خدماتی به او ارائه میدادند.

۳. اعطای زمین به خوانین در بدل خدمت مشابه توزیع زمین در نظامهای فیودالی اروپا است که در آن اربابان زمین و منابع را در اختیار داشتند و رعایا مسؤول تأمین تولیدات و خدمات بودند.

۴. خوانین به عنوان نمایندگان پادشاه در مناطق مختلف به نوعی از استقلال محلی برخوردار بودند.

این نظامنامه‌ها نوعی وابستگی و روابط نابرابر میان پادشاه و خوانین ایجاد میکرد که به حفظ ساختار قدرت و نابرابری‌های اجتماعی کمک مینمود.

بنابراین، در مجموع، نظامنامه ناقلین نمونه ای از روابط فیودالی بود و تأثیرات متفاوتی بر ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور برجاء داشت.

افغانستان الگویی از فیودالیسم قرون وسطی

به نقل از مقاله «فیودالیزم و فیودالیزم در افغانستان»

«در این جا یکبار دیگر به شرح ویژگیها و مشابهت هائی بین تاریخ معاصر این کشور افغانستان و تاریخچه مختصر فیودالیزم قرون وسطی می پردازیم.

با یک نظر گذرا به اروپای قرون وسطی دیده میشود که، کلیسای کاتولیک میتواند از مؤمنان بخواهد که از فرمانروایان خود نافرمانی کنند، یا به جنگ صلیبی علیه دولت های غیر مسیحی یا علیه بدعت گذاران فرقه ای دین بپردازند. ترس از لعن زندگی زندگی مردم عادی را به خود اختصاص داده است. این امر احترام به قدرت مقامات مذهبی را در بین مرد القا و آنها را وادار می کند برای ساختن کلیساها و حمایت از صومعه ها کمک های مالی زیادی کنند. کلیسا همچنین می تواند قوانینی را وضع کند که قرض دادن پول با بهره را ممنوع و عشر مذهبی را مطالبه کند.

روستای افغانستان همچنان چنین مکانی است. البته قیاس قرون وسطایی اروپا در آن بسیار دقیق نیست. زیرا اسلام سنی افغانستان هرگز حاوی سلسله مراتب روحانی، صومعه ها یا شخصیت های مذهبی با قدرت یک پاپ نبود. اما هرگاه در مورد اخلاقیات فرهنگی صحبت میکنیم، قیاس ما دیگر قرین به حقیقت است. به ویژه زمانی که تلاش طالبان و مخالفت آنها را با دولت کابل مورد ارزیابی قرار میدهیم. مخالفتی که به عنوان جهاد معرفی میشد.

ناظران وقتی خود را با تاریخ اقتدار تکه تکه شده دولتی افغانستان مواجه می بینند، در آن جنبه هائی را می بینند که با قرون وسطی کاملاً همخوانی دارد، دوره ای که در آن رهبری در اروپا شخصی بود تا بیوروکراتیک و قدرت دولت برای تحمیل اراده خود کاملاً محدود بود. ... در پی فروپاشی امپراتوری روم غربی در قرن پنجم، نوعی از فیودالیزم به ظهور رسید که به شدت غیرمتمرکز بود. پادشاهان با اعطای زمین به رهبران منطقه ای که پس از آن موظف به حمایت نظامی و سیاسی از او (پادشاه) بودند، سهم شان را در قدرت تضمین کرد. اما مشکل پادشاه این بود که وقتی منابع (زمین ها و دارایی ها) در دست دست نشانندگان او باقی می ماند، این گماشتگان با استفاده از آنها به نفع خود عمل می کردند. اما ظهور دولت های متمرکز در اروپا در قرن های ۱۶ تا ۱۸، فرآیندی را به پایان رساند که طی آن پادشاهان به تدریج قدرت را متمرکز ساختند و اشراف فیودال خود را خلع دارایی کردند. سپس، در آغاز قرن نوزدهم، ظهور دولت- ملت های اروپایی این روند را یک گام فراتر برد و پادشاهان را خلع دارایی کرد، اما در دولت های متمرکزی را که قبلاً بنیان گذاشته بودند، دست نخورده نگه داشت.

تاریخ افغانستان به طرز شگفت انگیزی از یک الگوی مشابه پیروی کرده است - فقط تا چند قرن تاخیر. تا قرن هفدهم، سرزمینهای که افغانستان امروزی را در بر میگرفت، بخشهای جنبی امپراتوریهای قدرتمند مناطقی بودند که در آسیای مرکزی، هند و ایران متمرکز بودند. پس از افول و فروپاشی این قدرتها در اواسط قرن هجدهم، افغانستان به یک ساختار فیودالی بازگشت که در آن امیران افغان در ازای خدمت نظامی به دست نشانگان خود زمین میدادند و در این حال این امیران به توافقاتی با گروه

های مختلف خودمختار در مناطق دور افتاده نیز دست یافتند که حکومت متمرکز را در اساس رد میکردند.

انگلیسها این ساختار فیودالی را در طول جنگ اول افغان و انگلیس و (۱۸۳۹-۱۸۴۲) زمانی که به افغانستان حمله کردند، از بین بردند. اگرچه آنها در آن جنگ شکست خوردند، اما امیران متوالی افغانستان هدف خود را برای ایجاد قدرت متمرکز دولتی حفظ کردند.»

حضور انگلیسها در افغانستان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تأثیرات متعددی بر ساختار اجتماعی و سیاسی کشور داشت و میتوان آن را از زوایای مختلف بررسی کرد:

۱. تحکیم قدرت زمینداران محلی: در برخی از مناطق، حضور انگلیسها و حمایت آنها از حاکمان محلی (فیودالها) باعث تقویت نقش آنها در جامعه شد. این حمایتها به زمینداران اجازه میداد تا نظارت بیشتری بر زمینها و منابع محلی داشته باشند.

۲. نوعی از همکاری با استعمارگران: برخی از سران محلی و زمینداران با انگلیسها همکاری کردند تا منافع خود را حفظ کنند، که منجر به تقویت روابط فیودالی شد.

۳. تضعیف حکومت مرکزی: در نتیجه جنگهای قبیله‌ای و مداخلات انگلیسها، به حکومتهای محلی و فیودالی آسیب رسید و حکمرانی مرکزی، به‌ویژه در دوره جنگهای اول و دوم افغان و انگلیس، تحت فشار قرار گرفت.

۴. تغییر ساختار اجتماعی: سیاستهای استعمارگری انگلیس به تغییر در ساختار اقتصادی و اجتماعی افغانستان منجر شد. این تغییرات به کاهش وابستگی به نظام فیودالی و تقویت جوامع شهری و نوین کمک کند.

۵. تحولات سیاسی: ظهور جنبشهای ملی‌گرایانه و تلاش برای استقلال به ویژه در قرن بیستم به تضعیف باقیمانده های فیودالیسم کمک کرد و زمینه را برای شکل‌گیری دولتهای مدرن فراهم کرد.

در کل، حضور انگلیسها در افغانستان پیچیده و چندوجهی بود. در برخی موارد، این حضور به استحکام نظام فیودالی کمک کرد، در حالی که در موارد دیگر، منجر به تضعیف آن و ایجاد تغییرات اجتماعی و سیاسی شد.

در کل، ظهور فیودالیزم در افغانستان نتیجه پیچیدگیهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مختلفی بود که به تدریج شکل گرفت و به طور برجسته تری در دوره های مختلف تاریخی ظهور کرد:

۱. بیرون کردن دهقانان از زمین‌هایشان: نظامنامه ناقلین به‌ویژه در مناطق شمالی افغانستان، تعداد زیادی از دهقانان را از زمین‌هایشان بیرون کرد. اگرچه آمار دقیق تعداد دهقانان که از زمین‌هایشان بیرون شدند به‌طور مشخص در منابع تاریخی ذکر نشده است، اما به‌طور کلی، این سیاستها در راستای تحکیم قدرت دولت و قبایل وابسته به سلطنت، تعدادی زیادی از دهقانان را تحت تأثیر قرار داد.

۲. تقسیم زمینها: اراضی زراعتی که به دلیل این نظامنامه از دست دهقانان خارج شدند، بین قبایل و خوانین مختلف (مانند قبایل پشتون،

تاجیک، هزاره و...) تقسیم شدند. به ویژه در مناطق شمال، قبایل محلی، که غالباً با حکومت مرکزی در همکاری بودند، از این سیاستها بهره برداری کردند و زمینهای زراعتی را در اختیار خود گرفتند.

۳. تأثیر بر اقتصاد محلی: این تغییرات منجر به تغییر در ساختار اقتصادی و اجتماعی مناطق مختلف گردید، و بسیاری از دهقانان که از اراضی خود رانده شده بودند، به کارگران زمینداران تبدیل شدند یا به مناطق دیگر مهاجرت کردند.

مرکزگرایی و استبداد

افزایش قدرت پادشاهان مرکزی و تضعیف قدرت اشراف و زمینداران در تاریخ به عنوان دوره‌ای از «ملی‌گرایی» و «مرکزگرایی» شناخته میشود. این دوره به ویژه در قرن‌های ۱۵ تا ۱۸ میلادی در اروپا بارزتر بود و به تدریج منجر به ظهور دولتهای مدرن شد.

از عوامل افزایش قدرت پادشاهان مرکزی بروز جنگهای داخلی و درگیریهای خارجی بود که نیاز به یک رهبری قوی و متمرکز داشت. پادشاهان معمولاً برای تأمین مالی و نیروی نظامی به قدرت متمرکزتری نیاز داشتند که بتواند زیرساخت‌های لازم را ایجاد کند.

افزایش اختیارات مالی پادشاهان در این دوره به آنها امکان داد که بر اساس نیاز کشور مالیات وضع کنند و به تقویت دولت بپردازند. این امر به آنها

اجازه داد که از وابستگی به اشراف و زمینداران کاسته و منابع مالی بیشتری را برای تأمین نیازهای خود به دست آورند.

انها با تشکیل بیوروکراسی و دیوانسالاری قوی، قدرت خود را گسترش دادند. این نهادها به پادشاهان کمک کردند تا نظارت بهتری بر روی سرزمینهای خود داشته باشند و به مدیریت امور عمومی بپردازند.

رشد تجارت و صنعتی شدن، قدرت اقتصادی زمینداران را کاهش داد و به طبقات جدیدی از تاجران و صنعتگران اجازه داد به زمینداران وابسته نباشند. این تغییرات اقتصادی به نفع دولتهای مرکزی بود.

نظریه‌های سیاسی جدید، مانند نظریه حق الهی پادشاه، به تقویت استدلال برای قدرت مطلق پادشاهان کمک کرد.

پادشاهان به تدریج بر روی سازماندهی نیروهای نظامی خود تمرکز کردند و نیروی نظامی حرفوی را شکل دادند که به آنها اجازه میداد تا بر اشراف و زمینداران مسلط شوند.

دوره افزایش قدرت پادشاهان مرکزی در اروپا به عنوان یک مرحله کلیدی در مسیر شکل‌گیری دولتهای ملی و مدرن قلمداد میشود و تأثیرات عمیقی بر تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در دورانهای بعدی گذاشت. این روند، نهایتاً به ظهور جنبشهای دموکراتیک و تغییرات عمده‌ای در ساختارهای قدرت در جامعه منجر شد.

دولتهای عبدالرحمان خان، حبیب‌الله خان و امان‌الله خان در افغانستان نیز هر یک تأثیرات خاصی بر ساختار سیاسی و اجتماعی کشور داشتند.

عبدالرحمان خان قدرت خود را با سرکوب قبیله‌ها و اشراف محلی گسترش داد. در حالی که به شدت به استبداد و مطلقیت متهم بود، در این حال به شدت به نظام فیودالیسم وابسته بود و آن را به نوعی حفظ کرد. و به دلیل اینکه قدرتش را از شبکه‌های قبیلوی و اشرافی به دست آورد، میتوان او را نماینده‌ای از نظام فیودالی دانست.

حبیب‌الله خان نیز بالنوبه در حفظ و تقویت دولت و ساختار فیودالی عمل کرد. در دوران او، برخی اصلاحات صورت گرفت، اما تمایل به سرکوب اشراف و احترام به قدرت قبیلوی همچنان پابرجا بود.

امان‌الله خان که به عنوان یک اصلاح طلب شناخته میشود، سعی در الغای سیستم فیودالی و ایجاد دولت مدرن داشت. او به دنبال برخی تغییرات اجتماعی بود و تلاش کرد تا نقش اشراف و قبیله‌داران را کاهش دهد و حکومت مرکزی را تقویت کند. این اقدامات نشانگر یک حرکت به سمت اضمحلال فیودالیسم بود. اما پس از «شورش ملای لنگ»، احساس کرد که تلاشهای او در جهت مدرنیزاسیون و تغییرات اجتماعی با مقاومت شدیدی مواجه شده است. اعتراضات و شورشها نشان داد که بسیاری از اقشار جامعه، به ویژه اقشار سنتی، آماده پذیرش تغییرات بنیادین نیستند.

به دنبال این شورش، امان‌الله خان به تجدید نظر در برخی از سیاست‌هایش پرداخت.

در واقع به نوعی به فشارهای اجتماعی و سیاسی تسلیم شده و به وضعیت موجود که تحت نظام فیودالی بود، دوباره بازگشت.

از آن پس تصمیمات امان الله خان به گونه ای نشاندهنده آن است که او به نوعی نماینده ای از نظام فیودالی شده بود، که در تلاش برای حفظ قدرت خود و تکیه بر سیستمهای سنتی و قبیله ای ست و به نوعی به اشراف محلی روی آورده است.

نادرشاه (۱۹۲۹-۱۹۳۳) نیز با توجه به اینکه در دوران خود به مدرنیزاسیون و تغییرات اجتماعی توجه داشت، اقداماتی برای کاهش قدرت فیودالها و تقویت دولت مرکزی انجام داد. اما در عین حال، روشهای استبدادی قابل توجهی داشت که در سرکوبهای سیاسی و نظامی او نمایان شد. اما هیچ یک اقدامات او به طور کامل به اضمحلال فیودالیسم منجر نشد و بسیاری از نهادهای فیودالی همچنان در ساختار اجتماعی باقی ماندند.

در دوران ظاهرشاه (۱۹۳۳-۱۹۷۳) نیز تحولات و اصلاحات در زمینههای اجتماعی و اقتصادی آغاز شد. ظاهرشاه سعی کرد که سیستم فیودالی را با برنامه های اصلاحی تحت تأثیر قرار دهد، اما سیاستهای او بیشتر با حفظ قدرت و استقرار نظام سیاسی مطلقه اش همراه بود. بنابراین این تغییرات به طور کامل موفق نبوده و بسیاری از ساختارهای فیودالی در نهایت پابرجا ماندند.

محمد داود خان (سردار) (۱۹۷۳-۱۹۷۸) که خود عضو معتبر ارستوکراسی بود و با یک کودتای نظامی برای بار دوم به قدرت رسید، ذاتاً شخص مستبدی بود که تلاشهایی برای کاهش سلطه فیودالها و افزایش قدرت دولت مرکزی انجام داد، اما بنابر تعلقات ارستوکراتیک تمایل بیشتری به حفظ نظام فیودالی داشت، تا اینکه خود در اثر یک کودتای نظامی از قدرت خلع گردید.

در نهایت، میتوان گفت که تلاشهای این چهار نفر به طور همزمان به سوی اضمحلال فیودالیسم و همچنین به تمرکز قدرت و استبداد منجر شد تا اصلاح و اضمحلال فیودالیسم.

نیمه مستعمره

نیمه مستعمره به جوامعی اطلاق میشود که اگرچه به طور رسمی تحت کنترل یک کشور دیگر نیستند، اما هنوز وابستگی اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی به آن کشور دارند. این وابستگی ممکن است از طریق نفوذ اقتصادی، قراردادهای ناعادلانه، یا دخالتهای سیاسی و نظامی شکل بگیرد. بنابراین، این جوامع در عمل به گونه ای تحت سلطه یا تأثیر یک قدرت بزرگتر قرار دارند بدون آنکه به طور رسمی مستعمره به حساب آیند. این اصطلاح معمولاً برای توضیح وضعیت پیچیده ای به کار میرود که در آن استقلال ظاهری با نوعی وابستگی عمیق همراه است.

دلایل «نیمه مستعمره»

۱. تسلط خارجی: در طول تاریخ، افغانستان تحت تأثیر قدرتهای خارجی قرار داشته است. از جمله نفوذ بریتانیه در قرن نوزدهم و بیستم، و سپس تسلط شوروی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰. این نفوذها سبب شد که برخی از سیاستها و تصمیمات کلیدی کشور تحت تأثیر قدرتهای خارجی قرار بگیرد.

همچنین هجوم نیروهای ایالات متحده و نیروهای ناتو در سال ۲۰۰۱ تأثیرات عمیق و چندبعدی بر وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور داشته است.

حضور نظامی و اقتصادی نیروهای غربی باعث شد که افغانستان به شدت به کمکهای مالی بین‌المللی وابسته شود. این وابستگی اقتصادی میتواند به برخی از ویژگیهای مستعمره‌وار بودن اشاره کند، زیرا اقتصاد کشور به خاطر ورودیهای (واردات) خارجی و نهادهای بین‌المللی شکل میگیرد.

این وضعیت، فرصتهائی را کف دست برخی افراد و گروه محلی به عنوان کمپرادور گذاشت تا منافع خارجیا را نمایندگی کنند.

۲. اقتصاد وابسته: اقتصاد افغانستان به دلیل مشکلات ساختاری و کمبود منابع داخلی، به تأمین مالی، صادرات و کمکهای خارجی وابسته است. این وابستگی میتواند به معنای وجود نوعی مستعمره‌گی باشد که در آن اقتصاد و منابع کشور تحت کنترل عوامل خارجی قرار دارد.

۳. موجودیت سرمایه داران کمپرادور (Comprador): افراد یا طبقه ای از سرمایه‌گذاران و تجار که در کشورهای در حال توسعه، به‌ویژه در جوامع مستعمره یا وابسته به اقتصاد کشورهای پیشرفته، فعالیت میکنند. این افراد معمولاً واسطه‌هائی هستند که کالاها و خدمات خارجی را به بازار محلی عرضه میکنند و در واقع منافع اقتصادی کشورهای خارجی را در کشور نمایندگی میکنند.

در افغانستان برخی افراد و گروهها به عنوان کمپرادور عمل میکنند. بعد از سالها جنگ و بیثباتی، بسیاری از تجار و سرمایه‌گذاران در افغانستان به تأمین

نیازهای بازار محلی از طریق واردات کالاهای خارجی روی آورده اند. همچنین، مشتریان و مصرف‌کنندگان افغان، به خاطر محدودیتهای تولید داخلی، به‌طور قابل توجهی به کالاهای وارداتی وابسته اند. این وضعیت منجر به تقویت ساختار اقتصادی وابسته و عدم توسعه پایدار در کشور شده است.

به طور کلی، وجود کم‌پرادور در افغانستان نشان‌دهنده وابستگی اقتصادی این کشور به خارج است و چالشهای زیادی را برای استقلال اقتصادی و توسعه پایدار به همراه دارد.

۴. تأثیرات نظامی و سیاسی: در دوران جنگهای داخلی و پس از آن، افغانستان با مشکلاتی از قبیل دخالتهای نظامی خارجی و تغییرات سیاسی شدید مواجه بوده است. این شرایط باعث شده که حاکمیت ملی افغانستان به نوعی آسیب ببیند و ساختار سیاسی و اجتماعی آن تحت تأثیر عوامل خارجی قرار گیرد.

نیمه فیودالی

اصطلاح «نیمه فیودالی» (Semi-feudalism) به وضعیتی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اشاره دارد که در آن عناصر و ویژگیهای نظام فیودالیسم به‌طور کامل از بین نرفته اند، بلکه در کنار یا در تعامل با ساختارهای دیگر اقتصادی و سیاسی وجود دارند. به عبارت دیگر در آن عناصر و ویژگیهای سیستم فیودالیسم، مانند روابط نابرابر بین ارباب و رعیت، هنوز وجود

دارند، اما برخی از ساختارهای کلیدی آن، نظیر پادشاهی مطلق یا سیستم اشرافی، تغییر یافته یا به کلی از بین رفته اند.

نظام فیودالیسم به طور مشخص شامل رابطه ای نابرابر بین ارباب و رعیت است که در آن رعیت معمولاً به زمینهای ارباب وابسته است و در عوض، ارباب امنیت و حفاظت از وی را تأمین میکند. در نظامهای نیمه فیودالی، ممکن است هنوز نشانه‌هایی از این روابط نابرابر و وابستگی وجود داشته باشد، اما این نشانه‌ها ممکن است در سایه تحولات مدرن سازی، صنعتی سازی، یا تغییرات اجتماعی شکل گرفته باشند.

نیمه فیودالتی میتواند شامل موارد زیر باشد:

۱. وجود کارگران یا دهقانان وابسته به زمین یا ارباب، که علیرغم مدرنسازی ممکن است به شیوه‌های سنتی کار کنند.

۲. وجود سلسله‌مراتب اجتماعی و اقتصادی که نقشهای مشخصی را برای افراد بر اساس وابستگی به منابع یا زمین تعیین میکند.

۳. عدم وجود نهادهای سیاسی و اقتصادی قوی و یا نهادهای دولتی که الگویی مدرن از حاکمیت و مالکیت را دنبال کنند.

بنابراین، اصطلاح «نیمه فیودالی» ممکن است شامل نشانه‌هایی از مناسبات بردگی و روابط نابرابر باشد، اما مفهوم آن فراتر از این است و به وضعیتی پیچیده‌تر اشاره دارد که تحت تأثیر تحولات مختلف تاریخی و اجتماعی قرار دارد.

به عبارت دیگر، نظام نیمه فیودالی ممکن است به شکل جدیدی از سلطه و نظارت مبتنی بر تحولات اقتصادی و اجتماعی مدرنتر شکل بگیرد، بدون اینکه به ساختارهای قدیمی مانند پادشاهی و قشر اشرافی وابسته باشد. در این حالت، زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی که به روابط نابرابر دامن میزنند، ادامه پیدا میکنند، حتی اگر صورت آن‌ها تغییر کرده باشد.

بنابراین، «نیمه فیودالی» به معنای استمرار برخی از مناسبات اقتصادی و اجتماعی نابرابر است بدون الزام وجود پادشاهان و اشراف به صورت سنتی، و شامل تعامل با ویژگیهای از دنیای مدرن نیز میشود.

عبارت «نیمه مستعمره» و «نیمه فیودالی» در مورد افغانستان به دلایل مختلفی استفاده میشود که به ویژگیهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این کشور در دوره‌های مختلف تاریخ آن مربوط میشود. این توصیفها به طور خاص در قرن بیستم و به ویژه پس از جنگهای داخلی و تحولات سیاسی در کشور به کار میروند. دلایل زیر میتواند توضیح دهنده این توصیفات باشد:

دلایل «نیمه فیودالی»

۱. سلسله‌مراتب سیاسی و اجتماعی: افغانستان به طور تاریخی دارای ساختارهای قبیلوی و محلی بوده است که بر اساس روابط نابرابر قدرت در بین قشرها و اقوام مختلف قرار داشته است. این قشرها اغلب در سطح محلی قدرت و نظارت داشتند و به نوعی در برابر دولت مرکزی فعالیت میکردند.

۲. توزیع نابرابر زمین: اعطای زمین به خوانین و اقشار اشرافی، که به عنوان اربابان محلی عمل میکردند، شباهتهای زیادی به فیودالیسم دارد. در این نوع سیستم، حقوق و وظایف به طور نابرابر توزیع میشود و مردم محلی به شدت به خوانین وابسته هستند.

۳. اقتصاد زراعتی: بخش بزرگی از اقتصاد افغانستان به زراعت وابسته است و بسیاری از مردم در روستاها تحت تأثیر خوانین و سران قبایلی هستند. این روابط به نوعی شبیه به ساختارهای فیودالی است که در آن تولیدات زراعتی و منابع دیگر تحت نظارت اقشار خاصی قرار دارد.

۴. ناامنی و ضعف دولت مرکزی: ضعفهای تاریخی دولت مرکزی افغانستان و عدم توانایی آن برای کنترل کامل مناطق دورافتاده و قبیلوی باعث شده که نظامهای محلی قدرت خود را حفظ کنند و روابط نابرابر در سطح محلی ادامه یابد.

به طور کلی، توصیف افغانستان به عنوان یک «جامعه نیمه مستعمره و نیمه فیودالی» نتیجه پیچیدگیها و چالشهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور در طول تاریخ است، که همواره تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی بوده است.

تبصره:

گذار از یک روند تکامل اقتصادی به روند دیگری، مانند انتقال از نظام بردگی به فیودالیسم، معمولاً یک فرآیند پیچیده و چند بعدی است که نمیتواند به

سادگی از طریق یک فرمان شاهانه انجام شود. در حقیقت، این گونه انتقالها بیشتر ناشی از تغییرات بنیادی در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه هستند و تحت تأثیر عوامل مختلفی قرار دارند.

به طور کلی، انتقال از یک نظام اقتصادی به نظام دیگر معمولاً نتیجه تحولات و توسعه تولید، تغییرات در روابط اقتصادی و اجتماعی، و همچنین ناهماهنگیها و تضادهای درون اجتماعی است. به عنوان مثال:

۱. رشد نیروهای تولیدی: توسعه و پیشرفت تواناییها منابع و خدمات و شامل سه عنصر اساسی است:

الف- کارگران (نیروی کار): افراد و کارگرانی که با مهارتها و تواناییهای خود در فرآیند تولید دخالت دارند.

ب - ابزار تولید: وسایل، ماشین آلات و تکنالوجیهای که در تولید کالاها و خدمات به کار میروند.

ج - مواد خام: منابع طبیعی و مواد اولیه ای که برای تولید کالاها استفاده میشوند.

رشد نیروهای تولیدی به معنای افزایش کارایی، بهبود تکنالوجی، و ارتقاء کیفیت نیروی کار و ابزار تولید است. این تغییرات میتوانند منجر به افزایش تولید، کاهش هزینهها و بهبود شرایط زندگی مردم شوند.

افزایش نیروهای تولیدی میتواند به تغییرات در روابط تولید و ساختار اجتماعی منجر شود. به عبارتی، زمانی که نیروهای تولیدی به حدی از پیشرفت میرسند که روابط تولید موجود (که معمولاً نابرابر و طبقه ای

هستند) دیگر متناسب با وضعیت اقتصادی نیستند، ممکن است تضادهای به وجود آید که منجر به تغییرات اجتماعی و انقلابات شود.

۲. تضادهای اجتماعی: تضادهای اجتماعی (مثلاً بین طبقات کارگر و اشراف) میتواند به تغییرات بنیادین در نظامهای اقتصادی منجر شود.

۳. تحولات سیاسی و اجتماعی: تغییرات سیاسی، مانند انقلابها بر روی نظامهای اقتصادی تاثیر میگذارد.

بنابراین، اگرچه ممکن است یک فرمان شاهانه بخشی از یک فرآیند تغییر باشد، اما این فرآیند خود از قبل و معمولاً به صورت تدریجی و تحت تأثیر عوامل مختلفی شکل میگیرد. لذا نمیتوان گفت که یک فرمان به تنهایی میتواند مسئول یک روند تکامل اقتصادی باشد

به طور کلی، بازگشت به یک شیوه تولید قبلی بعد از تغییرات، به ویژه شیوههای اقتصادی مانند سرمایه داری، به عوامل زیادی بستگی دارد و معمولاً یک پدیده پیچیده و چند بعدی است. در این زمینه، نکات زیر قابل تأمل هستند:

۱. تاثیر ساختار قدرت: تغییرات در ساختار قدرت سیاسی و بیوروکراتیک میتواند به بازگشت به شیوههای تولید پیشین منجر شود، به ویژه اگر نهادهای دولتی و اجتماعی نتوانند یا نخواهند اصلاحات لازم را به درستی اجرا کنند. بنابراین، اگر نهادهای بیوروکراتیک ضعیف شوند یا به نفع منافع خاص عمل کنند، ممکن است شرایطی ایجاد شود که مناسبات قبلی برگردند.

۲. تضادهای اقتصادی و اجتماعی: در شرایطی که بحرانهای اقتصادی یا نابرابریهای اجتماعی تشدید میشوند، ممکن است که گروههای مختلف اجتماعی فشارهایی به نظام وارد کنند که منجر به تغییرات مشخصی در مناسبات اقتصادی شود.

۳. تجربه‌های تاریخی: تاریخ نشان داده است که در برخی موارد، کشورها بعد از دوره‌هایی از سرمایه داری یا مدرنیزاسیون، به شیوه‌های تولید پیشین (مثل ارباب رعیتی یا ترتیبات قبیله‌ای) برمیگردند. این پدیده ممکن است در شرایط خاصی که ساختارهای اجتماعی و اقتصادی به هم ریخته و بیثباتی حاکم شده است، اتفاق بیفتد.

۴. نقش نهادها و جنبشهای اجتماعی: نهادها و جنبشهای اجتماعی میتوانند نقش کلیدی در تثبیت یا تغییر شیوه‌های تولید ایفا کنند.

با توجه به این نکات، به طور خلاصه، بازگشت به شیوه تولید قبلی امکان پذیر است، اما به شدت به شرایط خاص تاریخی، سیاسی و اجتماعی بستگی دارد. بنابراین، تجربیات تاریخی مانند تجربه امان الله خان در افغانستان نشاندهنده این مسأله هستند که شرایط میتواند به گونه ای تغییر کند که مناسبات اقتصادی و اجتماعی قبلی دوباره حاکم شوند، و این از ویژگیهای اصلاحات است.

انتقال به شیوه سرمایه‌داری

نظام سرمایه‌داری یک نوع سیستم اقتصادی و اجتماعی است که در آن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، رقابت در بازار، و آزادی اقتصادی به عنوان اصول اساسی عمل می‌کند.

در سرمایه‌داری ابزار و منابع تولید (کارخانه، زمین، سرمایه) عمدتاً در ملکیت افراد یا شرکتها است. بازارها به طور معمول شامل رقابت بین تولیدکنندگان و تامین‌کنندگان است که به افزایش کیفیت و کاهش قیمت‌ها در کالاها و خدمات میانجامد. قیمت‌ها بر اساس عرضه و تقاضا در بازار تعیین می‌شوند. هدف اصلی فعالیتهای اقتصادی در این نظام ایجاد سود برای مالکان و سرمایه‌گذاران است. افزایش ثروت و انباشت سرمایه یکی از اصول اساسی در این نظام محسوب می‌شود. تقسیم کار و تخصص در تولید کالا و خدمات وجود دارد که به افزایش بهره‌وری منجر می‌شود. در این سیستم نظامهای مالی و بانکی به هدف تسهیل معاملات اقتصادی وجود دارند. دولت در نظام سرمایه‌داری معمولاً محدود به تنظیم بازار و حفاظت از حقوق مالکیت است.

این مشخصات به وضوح نشاندهنده ویژگیهای کلیدی نظام سرمایه‌داری هستند و تأثیرات آن بر زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع مختلف را نشان می‌دهند.

نظام سرمایه‌داری میتواند به مشکلات و مضراتی نیز منجر شود:

۱. منجر به افزایش نابرابری اقتصادی می‌شود، به طوری که ثروت و منابع در دستان تعداد کمی از افراد یا شرکتها متمرکز می‌شود و فقرا به حاشیه رانده می‌شوند.

۲. کارفرمایان به دنبال حداکثر کردن سود خود، از کارگران بهره‌کشی میکنند و شرایط کار نامساعد را مانند مزد پایین، ساعات کار طولانی و عدم تأمینات اجتماعی را ایجاد کنند.

۳. تلاش بی‌محابا برای سود به تخریب محیط زیست و منابع طبیعی میانجامد. تولید گسترده، آلودگی و تغییرات اقلیمی معضلاتی را برای جوامع انسانی بار می‌آورد.

۴. از آنجا که سرمایه داری به بازار آزاد وابسته است، ممکن است خدمات مهمی مانند آموزش، بهداشت و مسکن به دست افراد و شرکت‌های خصوصی سپرده شود و دسترسی به این خدمات برای اقشار کم درآمد محدود شود.

۵. رقابت به شکل انحصار یا شبه‌انحصار درآمده و عملاً به کاهش رقابت سالم و افزایش قیمت‌ها منجر شود.

۶. کارگران تحت فشار قرار می‌گیرند تا در شرایط ناامن و نامناسب کار کنند، و عدم امنیت شغلی میتواند به دغدغه‌های روحی و روانی منجر شود.

۷. گرایش به فردگرایی ممکن است به کاهش توجه به تعهدات اجتماعی و مسئولیتهای جمعی منجر شود. و به ارزشهای اجتماعی مثل همبستگی و همکاری صدمه می‌زند

۸. با ترویج فرهنگ مصرف گرایی مردم را به خرید و مصرف بیشتر کالاها تشویق میکند، که این امر به تخریب محیط زیست و کاهش کیفیت زندگی منتهی شود.

۹. نوسانات بازار و چرخه های اقتصادی به بحرانهای مالی و اقتصادی منجر میشوند، که تأثیرات منفی بر زندگی افراد و خانواده ها برجا میگذارد.

۱۰. تبلیغات و بازاریابی به ایجاد نیازهای کاذب منجر میشوند و افراد را ترغیب به خرید چیزهایی میکنند که واقعاً به آنها نیاز ندارند.

اینها فقط بخشی از مضرات وجنبه های منفی نظام سرمایه داری هستند.

برای تحلیل ساختار اجتماعی و اقتصادی افغانستان و بررسی اینکه آیا این کشور وارد مرحله سرمایه داری کامل شده است یا خیر، باید به برخی از ویژگیها و شرایط خاص این کشور توجه کرد.

ساختار اجتماعی و اقتصادی

۱. عناصر فیودالیستی: افغانستان هنوز دارای ویژگیهای فیودالیستی است. به ویژه در مناطق روستایی، روابط قبیلوی و قدرت محلی خوانین و سران قبایل هنوز نقش مهمی در زندگی روزمره مردم دارند. بسیاری از مردم از لحاظ اقتصادی به خوانین وابسته هستند و این ساختار به نوعی ادامه دهنده روابط نابرابر قدرت است.

۲. عناصر سرمایه داری: در برخی مناطق شهری و به ویژه در شهرهای مانند کابل، نشانه های از سرمایه داری در حال ظهور است. تجارت، بازارهای آزاد و فعالیتهای اقتصادی خصوصی به نوعی در حال شکل گیری و رشد

هستند. با این حال، این رشد عمدتاً تحت تأثیر شرایط امنیتی، اقتصادی و سیاسی همچنان با چالشها و محدودیت‌هایی مواجه است.

۳. عناصر سنتی و نابرابر: بخش‌هایی از جامعه هنوز تحت تأثیر ویژگی‌های سنتی مذهبی و فرهنگی هستند و ممکن است با ساختارهای نوین سرمایه داری همخوانی نداشته باشند. این وضعیت به ویژه در مناطق دورافتاده و روستایی بیشتر به وضوح دیده می‌شود.

وضعیت کلی

بنابراین، میتوان گفت که افغانستان وارد مرحله سرمایه‌داری کامل نشده است و جامعه آن دارای ساختاری ترکیبی از عناصر فیودالیستی، سرمایه‌داری و در برخی موارد، ویژگی‌های اولیه سرمایه داری (به عنوان مثال، روابط اقتصادی غیررسمی) و حتی در برخی موارد برده داری است. این ترکیب مختلف به دلیل تاریخ پیچیده، جنگ‌های مکرر و شرایط اجتماعی و اقتصادی فعلی است.

مشخصه جامعه افغانستان

به طور کلی، میتوان جامعه افغانستان را به عنوان یک «جامعه در حال انتقال» یا «ترکیبی» توصیف کرد که در آن عناصر مختلف اقتصادی و اجتماعی با یکدیگر در تعامل هستند. این جامعه نه تنها متأثر از تاریخ طولانی جنگ و عدم ثبات سیاسی است، بلکه همچنین به دنبال یافتن راه

های نوین اقتصادی و اجتماعی نیز میباشد. ارتباطات، تجربیات و سنتها در این جامعه هنوز اهمیت بالایی دارند و مانع از پیشرفت سریع به سمت سرمایه داری کامل میشوند.

در نهایت، شناخت جامعه افغانستان نیازمند توجه به پیچیدگیها و تنوع های موجود در بستر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است و نمی توان آن را به سادگی در قالب یک سیستم واحد تعریف کرد.

دولت افغانستان به عنوان یک واحد سیاسی و اقتصادی، به سختی میتواند به طور کامل به یکی از دسته بندیهای اقتصادی مانند «دولت سرمایه داری» نسبت داده شود. در واقع، وجود و وضعیت حکومتها در کشورهای در حال توسعه و جنگزده ای مانند افغانستان، پیچیدگیها و ویژگیهای خاص خود را دارد، طوری که:

۱. اقتصاد افغانستان دارای ترکیبی از بخشهای غیررسمی، زراعتی، صنعتی و خدماتی است. بخش غیررسمی اقتصاد افغانستان که شامل فعالیتهای روزمره و کوچک که در بازارهای محلی است، بخش عظیمی از اقتصاد آن را شامل میشود.

۲. سالها جنگ و بیثباتی سیاسی تأثیر عمیقی بر ساختار اقتصادی افغانستان گذاشته است. زیرساختها آسیب دیده و اقتصاد به سمت فعالیتهای غیررسمی و بقا حرکت کرده است. این وضعیت به تشکیل بازارهای غیررسمی و کاهش حضور سرمایه گذاریهای بزرگ منجر شده است.

۳. در دورانهای مختلف، نقش گروههای مختلف (مانند گروههای شبه نظامی، دولتهای محلی و قبایلی) در اقتصاد افغانستان مؤثر بوده است. این گروهها اغلب در تضاد یا همگرایی با دولت مرکزی عمل کرده اند.

۴. بسیاری از نهادهای دولتی به دلیل فساد، ناکارآمدی و بیثباتی سیاسی نتوانستند به خوبی عمل کنند. این مسأله منجر به این شده که دولت نتواند به صورت مؤثری بر ساختار اقتصادی کشور نظارت کند.

میتوان گفت که دولت افغانستان نمی تواند به عنوان یک «دولت سرمایه داری» شناخته شود. ساختار اقتصادی آن ترکیبی از فعالیتهای رسمی و غیررسمی، نهادهای دولتی ناکارآمد، تأثیرات تاریخی و اجتماعی و شرایط خاص محلی است. وضعیت سیاسی و اقتصادی افغانستان به شدت تحت تأثیر تضادها و بحرانهای داخلی و خارجی قرار دارد.

دولت افغانستان از نظر ساختار اجتماعی و اقتصادی پیچیده و متنوع است و نمایندگی آن در حال حاضر بیشتر به یک گروه قومی خاص (پشتونها) تعلق دارد. با این حال، در وضعیت سیاسی و اجتماعی افغانستان، چندین عامل کلیدی وجود داشته که بر نمایندگی اجتماعی دولتهای آن تأثیر میگذارد:

۱. نمایندگی قبایل و گروههای قومی:

افغانستان کشوری چند قومیتی است و اقوام مختلفی مانند پشتونها، تاجیکها، هزاره‌ها، ازبیکها و دیگر گروهها در آن زندگی میکنند. غالباً، دولتها در افغانستان تحت تأثیر هویت‌های قومی و قبیله‌ای هستند و تلاش میکنند تا قدرت و منابع را بین این گروهها توزیع کنند.

در بسیاری از موارد، دولتهای افغانستان به ویژه در دوره‌های اخیر به نمایندگی از گروه‌های خاص قومی یا قبیله‌ای عمل کرده‌اند که این باعث نارضایتی و احساس تبعیض در بین اقوام دیگر شده است.

۲. نقش نخبگان سیاسی:

نخبگان سیاسی و نظامی، شامل رهبران پیشین مجاهدین، سیاستمداران و اعضای گروه‌های شبه نظامی، نفوذ زیادی در دولت دارند. این نخبگان به طور معمول در تلاش هستند تا منافع گروه یا قبیله خود را نمایندگی کنند.

این نخبگان میتوانند شامل افرادی باشند که در دورانه‌های مختلف حکومت‌های مختلف، قدرت را در دست داشته‌اند و به دلیل وابستگی‌های قبیله‌ای و سیاسی خود، اغلب قادر به تأثیرگذاری بر سیاستها و تصمیم‌گیری‌های دولت هستند.

۳. تأثیر قدرت‌های خارجی:

در طول تاریخ، قدرتهای خارجی مانند ایالات متحده، پاکستان، و دیگر کشورها، تأثیر قابل توجهی بر سیاست و دولت افغانستان داشته اند. این کشورها معمولاً از گروههای خاص حمایت کرده اند و این مسأله در تعریف منافع دولت و نهادهای آن تأثیرگذار است.

دولت افغانستان به دلیل پیچیدگیهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، نمی تواند به سادگی به عنوان نماینده یک طبقه خاص اجتماعی یا اقتصادی شناخته شود. با این حال، میتوان به چند نکته کلیدی اشاره کرد که به درک بهتر این موضوع کمک میکند:

۱. حفظ منافع نخبگان سیاسی

دولت افغانستان به طور کلی زیر تأثیر نخبگان سیاسی و نظامی بوده و این افراد معمولاً منافع خود و گروههای خاص خود را دنبال میکنند. در واقع، نخبگان حاکم به دلیل ارتباطات و نقشهای خود در فرآیندهای سیاسی، در تلاش هستند تا از قدرت و منابع به نفع خود استفاده کنند. این نخبگان عموماً شامل رهبران قومی، شخصیت‌های سیاسی و نظامیان هستند.

۲. تأثیر گروههای قومی

افغانستان کشوری چند قومیتی است، اما دولتها معمولاً در تلاش است تا منافع گروههای قومی خاص و طبقه خود را تأمین کنند. به همین دلیل، اگرچه دولت ممکن است ادعا کند از تمام اقوام نمایندگی میکند، اما در

عمل، اکثراً این نمایندگی به نفع بزرگترین قوم (پشتونها) و یا گروههای قومی خاص متمایل است.

۳. تأثیر قدرتهای خارجی

سیاستها و استراتژیهای دولتی تحت تأثیر قدرتهای خارجی قرار داشته است. کشورهای مختلف در جلب حمایت از گروههای خاص و تأثیر بر سیاستهای داخلی افغانستان نقش داشته اند.

۴. منافع اقشار متوسط و بالا

اقشار متوسط و بالا که به کسب و کار، تکنالوجی و تجارت وابسته اند، از سیاستها و برنامه های توسعهی دولتی بهره مند میشوند. این اقشار نیز نسبت به شرایط سیاسی و اقتصادی و تأثیرات آن بر منافع خود حساس هستند و معمولاً تلاش میکنند تا صدای خود را به دولت برسانند.

۵. نقص در نمایندگی اقشار پایین

اقشار پایین و مناطق فقیرنشین معمولاً نادیده گرفته میشوند. فقر، بیکاری و ناتوانی در دستیابی به خدمات اساسی، این اقشار را از فرآیندهای تصمیم‌گیری دور نگه‌داشته است. این گروهها به ویژه در مناطقی که

دولتهای محلی ضعیف هستند، بیشتر تحت تأثیر بیثباتیها و ناامنیها قرار دارند.

دولت افغانستان در عمل بیشتر نماینده و حافظ منافع نخبگان سیاسی، گروههای قومی خاص و اقشار متوسط و بالای جامعه است. در عین حال، اقشار پایین و آسیب پذیر معمولاً در این فرآیند نادیده گرفته میشوند و منافع آنها به درستی نمایندگی نمی شود. شرایط سیاسی و اقتصادی، نقش قدرتهای خارجی و تأثیرات تاریخی همه در ساختار و کارکرد دولت افغانستان مؤثر هستند.

ساختار اجتماعی افغانستان

افغانستان دارای ساختار اجتماعی عمیقاً متنوع و پیچیده ای است که تحت تأثیر تاریخ، فرهنگ، و جغرافیای خاص این کشور شکل گرفته است. طبقات و اقشار اجتماعی افغانستان را میتوان به گروههای زیر تقسیم کرد:

۱. حکومتداران و نخبگان سیاسی

شامل رهبران سیاسی، مقامات دولتی، نظامیان، و کسانی که به نوعی در ساختار قدرت سیاسی کشور حضور دارند. این گروه معمولاً از امکانات و منابع بیشتری بهره مند هستند و بر تصمیم گیریهای ملی تأثیر دارند.

۲. بورژوازی و طبقه متوسط

با وجود چالشهای اقتصادی و اجتماعی، یک گروه جدید از تجار، و کارآفرینان در حال ظهور است که میتوان آنها را به عنوان «بورژوازی» افغانستان شناخت. این گروه معمولاً در شهرهای بزرگ مانند کابل متمرکز هستند و در زمینه های مختلف اقتصادی فعالیت میکنند.

همچنین در این طبقه ممکن است گروههایی از قشر متوسط شامل معلمان، دوکتوران (پزشکان)، و انجیران نیز وجود داشته باشد که به لحاظ آموزشی و اقتصادی در معرض تغییرات مثبت قرار دارند.

۳. زارعان و دهقانان

زارعان فیصدی بیشتری از جمعیت را شامل میشوند و معمولاً در مناطق روستایی زندگی میکنند. این گروه به شدت تحت تأثیر شرایط اقتصادی، اجتماعی، و محیطی قرار دارند.

دهقانان معیشتی که به تولید محصولات زراعی مشغولند، در شرایط ناپایدار و اقتصادی محدود قرار دارند و معمولاً به سیستمهای فیودالی محلی وابسته اند

۴. زنان و کودکان

زنان همچنان با بسیاری از محدودیتهای مواجه هستند. نابرابری جنسیتی در دسترسی به آموزش، اشتغال و حقوق اجتماعی مشهود است.

کودکان نیز با مشکلاتی از جمله فقر، بی‌سواد ماندن، و کار در شرایط نامناسب مواجه اند.

۵. اقلیتهای قومی و مذهبی

افغانستان متنوعترین کشور از نظر اقوام و زبانها در منطقه است. اقلیتهای مختلفی از جمله هزاره‌ها، تاجیکها، پشتونها، ازبیکها و دیگر گروهها در کشور زندگی میکنند و هر کدام فرهنگ و الگوهای اجتماعی خاص خود را دارند.

در خصوص برخی از این اقلیتهای، به ویژه هزاره‌ها، سابقه تاریخی از حاشیه نشینی و تبعیض وجود دارد.

نظام اجتماعی و طبقات

وجود این طبقات و اقشار اجتماعی در افغانستان به بیانگر ویژگیهای اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی این کشور اشاره دارد. در کل:

نظام اجتماعی- اقتصادی مختلط: وجود نخبگان سیاسی، بورژوازی در حال ظهور و فیصدی بالای دهقانان نشاندهنده وجود یک نظام مختلط است که در آن عناصر فیودالیسم، سرمایه داری، و بستگیهای سنتی همچنان قوی هستند.

مقاومت در برابر مدرنیزاسیون: وجود نابرابریهای اجتماعی، و مشکلاتی مانند فساد و بیثباتی سیاسی مانع پیشرفت جامعه به سمت یک نظام کاملاً سرمایه‌داری و مدرن شده است.

تأثیر ساختارهای سنتی: بسیاری از اقشار اجتماعی به ساختارهای قبایلی و سنتی وابسته هستند و این امر امکان تغییرات عمیق اجتماعی را دشوار می‌سازد.

بنابراین، وجود طبقات و اقشار مختلف در افغانستان به وضوح نشاندهنده یک نظام اجتماعی مختلط است که ترکیبی از عناصر فیودالیسم و سرمایه‌داری را داراست و این وضعیت در کنار چالشهای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی به تحول این نظام میافزاید.

دسته بندی دهقانان افغانستان به دلیل تنوع فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی

دهقانان افغانستان به دلیل تنوع فرهنگی، جغرافیایی، و اقتصادی در این کشور تحت شرایط مختلفی قرار دارند. به طور کلی، دهقانان را از نظر شرایط وابستگی به زمین، سطح درآمد، و منابع درآمد به دسته های زیر تقسیم می‌شوند:

۱. دهقانان زراعت معیشتی

شرایط وابستگی به زمین: این دهقانان معمولاً به زمینهای کوچک و اراضی خانوادگی وابسته هستند. آنها عمدتاً از محصولات خود به عنوان منبع اصلی معیشت استفاده میکنند.

سطح درآمد: درآمد این گروه معمولاً پایین است و به صورت روزمره تأمین میشود. آنها به دلیل تولید ناکافی و وابستگی به شرایط آب و هوایی به شدت آسیب پذیر هستند.

منابع درآمد: درآمد آنها عمدتاً از طریق فروش محصولات زراعی به دست میآید، وغالباً محصولات اساسی مانند گندم، جو و حبوبات را کشت میکنند.

۲. دهقانان زراعتی با درآمد متوسط

شرایط وابستگی به زمین: این گروه به زمینهای بزرگتری نسبت به دهقانان معیشتی دسترسی دارند و قادر به کشت انواع مختلفی از محصولات هستند.

سطح درآمد: درآمد این دهقانان بالاتر از دهقانان زراعت معیشتی است و میتوانند از طریق فروش محصولات خود در بازارهای محلی یا شهرها به درآمد متوسط دست یابند.

منابع درآمد: این دهقانان ممکن است علاوه بر محصولات زراعی، از دامداری و یا تولید مواد غذایی نیز درآمد داشته باشند.

۳. دهقانان تجاری و سرمایه گذار

شرایط وابستگی به زمین: این دهقانان معمولاً به زمینهای بزرگ و تحت کشتهای اقتصادی و تجاری مانند زعفران، میوه و سبزیجات صادراتی وابسته هستند. آنها ممکن است به تکنالوجی مدرن و روشهای زراعی پیشرفته نیز دسترسی داشته باشند.

سطح درآمد: سطح درآمد این گروه به طور قابل توجهی بالاتر از دو گروه قبلی است و آنها میتوانند از مزایای اقتصادی قابل توجهی بهره‌مند شوند.

منابع درآمد: این دهقانان فروش محصولات خود در بازارهای داخلی و خارجی، و همچنین ممکن است به تأسیس شرکتهای کوچک یا زراعتی مشغول باشند.

۴. کارگران فصلی زراعتی

شرایط وابستگی به زمین: این گروه به صورت فصلی و برای کار در زمینهای دیگران مشغول به کار هستند و از خود زمین و دارایی ندارند.

سطح درآمد: درآمد این کارگران کم و ناپایدار است و بسته به فصل و تقاضا برای کارهای متفاوت است.

منابع درآمد: عمدتاً روزمزد هستند و در زمانهای خاصی از سال که نیاز به کار زراعت بیشتر است، مشغول به کار میشوند.

دهقانان افغانستان در چهار دسته اصلی فوق قابل تقسیم بندی هستند که هر یک از آنها با شرایط خاص خود و وابستگیهای متفاوت به زمین و منابع درآمدی مواجه اند. این تنوع نشاندهنده پیچیدگیهای اجتماعی و اقتصادی در سیستم زراعتی کشور است و تحت تأثیر تحولات سیاسی و اقتصادی قرار دارد.

ملاکان بزرگ در افغانستان

ملاکان بزرگ در افغانستان به عنوان افرادی با داراییهای زمین وسیع شناخته میشوند و تاریخچه طولانی در ساختار اجتماعی کشور دارند. این ملاکان معمولاً از نظر اقتصادی و اجتماعی نفوذ زیادی دارند و در بسیاری از موارد میتوانند بر زندگی دهقانان و کارگران فصلی تأثیر بگذارند.

بخش زمینهای تحت اختیار ملاکان بزرگ

۱. مالکیت زمین: ملاکان بزرگ معمولاً بخش قابل توجهی از زمینهای زراعی را در مناطق روستایی در اختیار دارند. آمارها و مطالعات نشان میدهند

که این ملاکان ممکن است کنترل ۳۰ تا ۵۰ فیصد از اراضی زراعی کشور را در اختیار داشته باشند، البته این فیصدی ممکن است در مناطق مختلف تفاوت کند.

۲. مناطق جغرافیایی: ملاکان در مناطقی با حاصلخیزی بالا و منابع آبی خوب، مانند ولایتهای هرات، قندهار، و بلخ معمولاً داراییهای بزرگتری دارند. این مناطق به دلیل شرایط مناسب برای زراعت، جذب سرمایه‌گذارهای بیشتر و ایجاد شبکه‌های زراعتی بزرگتری میشوند.

دسته‌های دهقانان مشغول به کار در زمینهای ملاکان

۱. دهقانان زراعت معیشتی: بسیاری از دهقانان در زمینهای ملاکان بزرگ به عنوان کارگران معیشتی مشغول به کار هستند. این دهقانان ممکن است به صورت سالانه یا بر اساس قراردادهای فصلی با ملاکان همکاری کنند.

آنها معمولاً دستمزد کمتری نسبت به کارگران دیگر دریافت میکنند و تحت شرایط دشواری کار میکنند. بیشتر درآمد آنها به کشت محصولات معیشتی محدود میشود.

۲. کارگران فصلی: کارگران فصلی نیز در زمینهای ملاکان بزرگ حضور دارند. این گروه عموماً به صورت موقت و در فصلهای خاصی از سال (مانند

زمان برداشت محصولات) به کار مشغول میشوند و درآمد آنها معمولاً پایینتر و ناپایدار است.

۳. دهقانان زراعتی با درآمد متوسط: در برخی موارد، دهقانان زراعتی با درآمد متوسط نیز ممکن است از زمینهای ملاکان به عنوان کرایه نشین استفاده کنند و برخی از محصولات را به ملاکان واگذار کنند.

نظام کار و روابط اقتصادی در املاک زمینداران بزرگ

در این سیستم، ملاکان بزرگ عموماً با دهقانان در قالب روابط کارگری- کارفرمایی عمل میکنند. این روابط به عنوان نوعی نظام فیودالی در نظر گرفته میشود که در آن ملاکان به عنوان مالکان زمین و دهقانان به عنوان کارگران مزدبگیر و وابسته به آنها عمل میکنند.

مناسبات و روابط ملاکان بزرگ و دهقانان

مناسبات و روابط میان ملاکان بزرگ و دهقانانی که در زمینهای آنها مشغول کار هستند، به شیوههای مختلف و مناسبات تولیدی متفاوتی اشاره دارد. این مناسبات معمولاً تحت تأثیر عواملی چون فرهنگ، تاریخ، و ساختار اجتماعی قرار دارند.

شیوه ها و مناسبات تولیدی

۱. نظام فیودالی (فیودالیسم)

الف. این نظام یکی از رایجترین شیوه‌های تولیدی است که در آن ملاکان به عنوان مالکان زمین و دهقانان به عنوان کارگران و کشاورزان وابسته به آنها عمل می‌کنند. در این نظام:

ب. ملاکان مالک زمینهای زراعی هستند و دهقانان شاغل در زمین‌های آنها به عنوان اجیران یا اجاره نشینان کار میکنند.

ج. دهقانان نتیجه کار خود را به ملاکان واگذار میکنند، و بخشی از محصولات تولیدی را به عنوان اجاره یا سهمی از زمین به ملاکان میدهند.

د. این روابط به نوعی وابستگی اقتصادی و اجتماعی منجر می‌شود که در آن دهقانان به شدت به ملاکان وابسته اند.

۲. نظام کارگری

دهقانانی که در زمینهای ملاکان کار میکنند به عنوان کارگران روزمزد یا فصلی مشغول به کار هستند. این نوع مناسبات تولیدی میتواند به دو شکل زیر نمایش یابد:

الف. کار روزمزد: در این سیستم، کارگران به ازای هر روز کار خود دستمزد دریافت میکنند. این نوع مناسبات باعث میشود که دهقانان درآمد ناپایداری داشته باشند و به شرایط بازار و نیاز ملاکان وابسته باشند.

ب. قراردادهای فصلی: در بسیاری از موارد، کارگران با ملاکان قراردادهای فصلی منعقد میکنند که هر یک از طرفین ملزم به انجام شرایط معین هستند. این نوع قراردادها ذاتاً به نفع ملاکان است زیرا آنها میتوانند در زمانهای خاص نیاز به کارگران را مرفوع کنند.

۳. نظام تعلق به زمین

در برخی مناطق، دهقانان ممکن است به عنوان زارعان کوچک یا اجاره نشینان در زمینهای ملاکان زندگی و کار کنند. این وضعیت به آنها اجازه میدهد که بخشی از زمین را زیر کشت ببرند، اما عموماً بخش عمده‌ای از تولیدات خود را به ملاکان واگذار کنند. این نیز به نوبه خود شرایط وابستگی و فشار اقتصادی را برای دهقانان ایجاد میکند.

مناسبات تولیدی میان ملاکان بزرگ و دهقانان معمولاً تحت تأثیر نظامهای فیودالی و اقتصادی وابسته به زمین قرار دارد. این مناسبات به اشکال مختلفی از جمله کارگری، تعلق به زمین، و روابط اجتماعی و اقتصادی سازماندهی می‌شوند. در کل، این مناسبات عواملی چون نابرابری اجتماعی و وابستگی اقتصادی را ایجاد میکند که بر فعالیتهای زراعی و معیشت دهقانان تأثیر عمیق میگذارد.

دهقانان فقیر

در افغانستان، گروه‌های مختلفی از دهقانان وجود دارند که به دلیل شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی با زندگی فقیرانه و دشواریهای اقتصادی مواجه هستند. به طور کلی، دسته‌هایی از دهقانان که به شرح زیر هستند، بیش از سائرین دچار مشکلات اقتصادی هستند:

۱. دهقانان کوچک

این دسته از دهقانان معمولاً مالکیت کمی بر زمین دارند، یا اصلاً زمین ندارند و بیشتر به عنوان کارگر فصلی یا اجاره نشین در زمینهای ملاکان بزرگ کار میکنند. آنها معمولاً از درآمد تولید محصولات خود به سختی معیشت خانواده خود را تأمین میکنند.

۲. کارگران فصلی

بسیاری از کارگران فصلی در برداشت محصولات زراعتی یا کارهای مرتبط مشغول به کار هستند و به دلیل ناپایداری در اشتغال، درآمد آنها معمولاً ناکافی و ناپایدار است. عدم دسترسی به کار مداوم و درآمد ثابت، زندگی آنها را به شدت تحت تأثیر قرار میدهد.

۳. زنان دهقان

زنان در مناطق روستایی به ویژه در خانواده‌های دهقانی، به طور سنتی مسئولیت‌های زیادی را بر عهده دارند و بسیاری از آنها در شرایط سخت و با حقوق پایین کار میکنند. آنان به دلیل بایداری سنتها و نابرابریهای اجتماعی، کمتر به منابع مالی و اقتصادی دسترسی دارند.

۴. در مناطق دورافتاده

شاغلان در مناطق دورافتاده و روستاهای دورافتاده به دلیل کمبود دسترسی به بازارها، اطلاعات، و زیرساختهای لازم، معمولاً با دشواریهای بیشتری در تأمین معیشت خود مواجه هستند. این مناطق همچنین دارای امکانات صحتی و آموزشی کمتری هستند.

۵. بیش از حد وابسته به زراعت معیشتی

بسیاری از دهقانان در افغانستان به زراعت معیشتی وابسته اند و این وابستگی به معنای آن است که آنها فقط برای تأمین نیازهای اولیه خود کشت میکنند. این سیستم تولید، به ویژه در برابر

نوسانات آب و هوا، تغییرات قیمت‌ها و دیگر بحرانها، آنها را آسیب پذیر میکند.

۶. دهقانان در مناطق تحت تأثیر جنگ و ناامنی

برخی دهقانان در مناطقی که تحت تأثیر جنگ، ناامنی یا درگیریهای قومی قرار دارند، به شدت با مشکلات اقتصادی مواجه هستند. این موقعیتها به از بین رفتن زیرساختها، کاهش تولیدات زراعتی و مشکل در دسترسی به بازارها منجر میشود.

سهم دهقانان افغانستان در تغییرات اجتماعی گذشته

دهقانان افغانستان به عنوان بخش عمده‌ای از جامعه و اقتصاد این کشور، سهم قابل توجهی در تغییرات اجتماعی و سیاسی گذشته داشته اند. در زیر به برخی از جنبه‌های این سهم اشاره میشود:

۱. مقاومت در برابر اشغالها و جنگها

دهقانان افغانستان در طول تاریخ کشور خود تحت تأثیر جنگها و اشغالهای خارجی قرار داشته اند. آنها معمولاً در خط مقدم مبارزات ملی برای آزادی و استقلال کشور قرار داشته و در برابر ارتشهای متجاوز، مانند انگلیس در

قرن ۱۹ و ۲۰، ارتش شوروی در دهه ۱۹۸۰ و نیروهای ناتو در سالهای بعد مقاومت کرده‌اند.

۲. نقش در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی

دهقانان به ویژه در مناطق روستایی، در ایجاد و تقویت نهادهای محلی و فعالیتهای اجتماعی نقش داشته‌اند. آنها در زمانهای مختلف به شکل مختلف مانند شورای محلی و گروههای اجتماعی به هم پیوسته اند تا به مسائل محلی رسیدگی کنند و خواسته‌های خود را به مقامات محلی منتقل کنند.

۳. تولیدات کشاورزی و معیشت

به عنوان تولیدکنندگان اصلی مواد غذایی و منابع اولیه، دهقانان در تأمین معیشت و اقتصادی کشور نقش اساسی داشته اند. در مواقع بحران، این گروه معمولاً با اتکا به تولیدات خود و حمایت از یکدیگر به بقا ادامه داده و به نوعی باعث حفظ استحکام اجتماعی شده‌اند.

۴. فرهنگ و هویت

دهقانان با سنتها، فرهنگهای محلی و هویت قومی خود، برای حفظ و انتقال فرهنگ و آداب و رسوم نقش مهمی ایفا کرده‌اند. این امر به ویژه در دوره‌هایی که هویت ملی و قومی تحت فشار بوده است، به نوعی به تقویت حس ملی گرایی و اتحاد اجتماعی دامن زده است.

۵. حمایت از جنبشهای اجتماعی

در برخی از برهه‌های زمانی، دهقانان به جنبشهای اجتماعی و سیاسی مانند جنبش‌های حقوقی، اجتماعی و اقتصادی پیوسته‌اند. این مشارکت شامل اعتراضات برای مطرح کردن مسائل اقتصادی، حقوق زمین و تأمین نیازهای اولیه بود.

۶. تأثیرگذاری بر سیاستهای زراعتی

از آنجا که دهقانان به عنوان قشر وسیعی از جمعیت کشور محسوب میشوند، توانسته‌اند با دسترسی به نهادهای محلی و ملی، بر سیاستگذاریهای زراعتی و توسعه روستایی تأثیر بگذارند. مطالبه‌گری برای تأمین منابع آبی، بهبود زیرساختها و دسترسی به خدمات اجتماعی، از جمله مواردی است که دهقانان در آن نقش داشته‌اند.

سهم دهقانان افغانستان در تغییرات اجتماعی گذشته، ناشی از ترکیبی از مقاومت در برابر تهدیدات خارجی، مشارکت در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی، تولیدات اقتصادی و حمایت از فرهنگ و هویت محلی بوده است.

این گروه با وجود چالشهای مالی و اجتماعی، همواره در صف مقدم تحولات اجتماعی و سیاسی کشور قرار داشته و نقش اساسی در پایداری و استمرار جامعه ایفا کرده‌اند.

نقش انقلابی دهقانان

در یک انقلاب اجتماعی در افغانستان، برخی از دسته‌های دهقانان می‌توانند نقش تأثیرگذاری ایفا کنند. این دسته‌ها به خاطر شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خاص خود قابلیت مشارکت و تأثیرگذاری در یک جنبش اجتماعی را دارند. در زیر به این دسته‌ها اشاره می‌شود:

۱. دهقانان کوچک و متوسط

این گروه که مالک زمین هستند، به طور مستقیم تحت تأثیر سیاست‌های اقتصادی و کشاورزی قرار دارند. آن‌ها می‌توانند در جستجوی بهبود شرایط کاری و اقتصادی خود به سازماندهی و اعتراضات بپردازند. قدرت اقتصادی و اجتماعی آن‌ها می‌تواند به شکل‌گیری جنبش‌های گسترده‌تر کمک کند.

۲. زنان دهقان

زنان به عنوان بخشی از نیروی کار در زراعت و جامعه روستایی، میتوانند نقش حیاتی در هر نوع جنبشی ایفا کنند. ارتقاء حقوق زنان، به ویژه در زمینه‌های آموزشی و اقتصادی، میتواند به نیرومندتر شدن نقش آنها در تحولات اجتماعی کمک کند.

۳. کارگران فصلی و موقت

کارگران موقت و فصلی که به دلیل نداشتن امنیت شغلی و حقوق برابر تحت فشار هستند، میتوانند به ایجاد اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری پردازند. تشکلهای میتوانند خواسته‌های خود را به صورت جمعی مطرح کرده و صدای خود را به گوش دیگران برسانند.

۴. دهقانان در مناطق دورافتاده

دهقانانی که در مناطق دورافتاده و با چالشهای بیشتری از جمله دسترسی محدود به خدمات و زیرساختها زندگی میکنند، میتوانند با هم پیوستن به یک جنبش اجتماعی اشتراک کنند. آنها میتوانند به عنوان نماینده قشر آسیب پذیر در برابر نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی عمل کنند.

۵. قشر جوان روستایی

جوانان در روستاها با آگاهی از حقوق و مطالبات اجتماعی، میتوانند نیروی محرکه ای برای تغییرات اجتماعی باشند. آنها با دسترسی تکنالوجی جدید و شبکه های اجتماعی قادر به جمع آوری و انتقال اطلاعات و سازماندهی دیگران هستند.

در یک انقلاب اجتماعی، ظرفیت دهقانان افغانستان و به ویژه دهقانان کوچک و متوسط، زنان، کارگران فصلی و حتی جوانان روستایی، میتواند به شکل گیری یک جنبش کمک کند. همکاری و همبستگی این گروه ها با یکدیگر و با سایر قشرهای اجتماعی میتواند به ایجاد تغییرات پایدار و مثبت در جامعه منجر شود. نقش آنها میتواند شامل مقاومت در برابر ظلم و نابرابری، تلاش برای بهبود شرایط زندگی و معیشت، و کار بر روی بهبود حقوق فردی و اجتماعی باشد.

اغلب دهقانان فقیر در کدام مناطق افغانستان زندگی میکنند؟

بیشترین بخش دهقانان فقیر افغانستان عمدتاً در مناطق روستایی و دورافتاده کشور سکونت دارند. برخی از مناطق که به طور خاص دارای جمعیت بالایی از دهقانان فقیر هستند عبارتند از:

۱. ولایات شمالی

بدخشان: این ولایت به ویژه در مناطق دورافتاده آن، با فقر زیادی مواجه است. دهقانان در این منطقه با محدودیتهای دسترسی به بازار، زیرساختها و خدمات عمومی روبه رو هستند.

پنجشیر و بغلان: این ولایات نیز دارای جمعیت بالا از دهقانان فقیر هستند که به زراعت معیشتی و سنتی مشغول اند.

۲. ولایات غربی:

هرات: در مناطق روستایی هرات، بسیاری از دهقانان به دلیل تنگناهای اقتصادی و نداشتن دسترسی به تکنالوجیهای مدرن زراعتی، در فقر زندگی میکنند.

فراه: این ولایت نیز با چالشهای اقتصادی و اجتماعی روبه روست و دهقانان آن در وضعیت ناپایداری قرار دارند.

۳. ولایات جنوبی

قندهار: در قندهار، بسیاری از دهقانان به ویژه در مناطق دورافتاده با فقر شدید مواجه هستند و به کشاورزی معیشتی مشغولند.

زابل: این ولایت نیز یکی از مناطقی است که دهقانان آن به علت ناامنی و کمبود منابع در وضعیت فقر قرار دارند.

در این مناطق، کشت مواد مخدر به ویژه تریاک به یک منبع درآمد نسبتاً پایدار برای بسیاری از دهقانان تبدیل شده است. این موضوع به دلیل نبود گزینه‌های اقتصادی دیگر و عدم حمایت از زراعت قانونی به وجود آمده است.

فقر و بیکاری در این مناطق به شدت بالا است و بسیاری از دهقانان برای تأمین نیازهای ابتدایی خود با مشکل مواجه اند.

کاهش تولیدات زراعی به دلیل کمبود آب و زمین‌های حاصلخیز، فشار بیشتری به روستاییان وارد میکند.

وضعیت دهقانان فقیر از جمله لوگر، گردیز، خوست، منگل، جاجی و جدران تحت تأثیر عوامل متعددی مانند شرایط اقتصادی، جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی قرار دارد. برخی از چالش‌های دهقانان فقیر در این مناطق به کمبود زمین‌های زراعی، عدم دسترسی به سرمایه و اعتبارات، ناتوانی در تأمین نیازهای اولیه زندگی ارتباط می‌گیرند. همچنان قیمت پایین محصولات به دلیل نبود بازار مناسب بسیاری از دهقانان را در شرایطی که قادر به کسب درآمد کافی برای تأمین نیازهای روزمره خود نیستند، قرار داده است.

۴. ولایات مرکزی

تخار: مناطق روستایی این ولایت با مشکلات اقتصادی و نداشتن زیرساخت‌های کافی مواجه اند و دهقانان زیادی در فقر زندگی میکنند.

دایکندی: در این ولایت، دهقانان به دلیل شرایط جغرافیایی و اقتصادی نامناسب، با معضلات زیادی روبه روهستند.

۵. ولایات شرقی

دهقانان در این مناطق عمدتاً به زراعت زمینهای کم حاصل و کوهستانی مشغول هستند. دسترسی به آب و منابع آبی به دلیل تغییرات اقلیمی مشکل ساز است و عدم دسترسی به بازارهای فروش مناسب، تأثیر منفی بر درآمد دهقانان دارد.

دهقانان فقیر در افغانستان بیشتر در مناطق روستایی و کوهستانی سکونت دارند که به علت شرایط نامساعد اقتصادی، فقیرترین اقشار جامعه را تشکیل میدهند. این گروهها به خاطر کمبود دسترسی به منابع، خدمات عمومی و زیرساخت‌های اولیه، زندگی چالش‌برانگیزی را تجربه میکنند. علاوه بر این، بسیاری از این مناطق به دلیل ناامنی و عدم ثبات سیاسی به سختی میتوانند به منابع و خدمات پایه‌ای دسترسی پیدا کنند.

پرولتاریای افغانستان

پرولتاریا به طور کلی به طبقه کارگر اشاره دارد، به ویژه کسانی که از نظر اقتصادی وابسته به فروش نیروی کار خود به سرمایه داران هستند. این

تعریف میتواند شامل کارگران زراعتی (کشاورزی) و کارگران صنعتی (شامل کارگران کارخانه‌ها و صنایع مختلف) باشد.

هر دو گروه غالباً در شرایط اقتصادی مشابهی قرار دارند. آنها معمولاً از نظر مالی آسیب پذیرند و تحت فشارهای اقتصادی، مانند دستمزد کم و ساعتهای کار طولانی قرار دارند. این وضعیت به نوعی آنها را به گروهی از کارگران تبدیل میکند که در برابر سیستمهای اقتصادی موجود مبارزه میکنند.

پرولتاریا به عنوان یک طبقه اجتماعی، معمولاً با مسائل مشابهی مانند حقوق کارگران، شرایط کاری و عدالت اجتماعی مواجه است. بنابراین، مبارزات کارگران زراعتی و صنعتی میتواند به طور همزمان در یک بستر اجتماعی/سیاسی قرار گیرد.

اقتصاد زراعتی و صنعتی در بسیاری از کشورها به هم وابسته هستند. کارگران زراعتی ممکن است به عنوان تأمین کنندگان مواد اولیه برای صنایع مختلف عمل کنند، و کارگران صنعتی نیز ممکن است در فرآوری و بازاریابی محصولات زراعتی نقش داشته باشند. این ارتباط میتواند حس همبستگی میان این دو طبقه را تقویت کند.

پرولتاریای افغانستان به گروههای کارگری و افراد غیرمالک گفته میشود که به ویژه در صنعت، زراعت، خدمات و دیگر حوزههای اقتصادی کار میکنند و از منابع خود برای تأمین معیشت استفاده نمی کنند. این قشر عمدتاً شامل افرادی میشود که به عنوان کارگر، کارمند، کارگر فصلی و یا نیروی کار غیررسمی در جوامع مختلف مشغول به کار هستند.

دسته بندی پرولتاریا در افغانستان

۱. کارگران صنعتی

صنعت نساجی: بخشی از کارگران در صنایع نساجی و تولید پوشاک فعالیت می‌کنند که معمولاً در شرایط دشوار و با دستمزدهای پایین کار میکنند.

صنعت ساخت و ساز (تعمیراتی): کارگران ساختمانی که در پروژه‌های عمرانی و ساخت و ساز فعالیت میکنند، بخشی از پرولتاریا هستند

۲. کارگران زراعتی

بسیاری از دهقانان و کارگران فصلی که در زمینهای زراعتی مشغول به کار هستند، در واقع پرولتاریای روستایی تشکیل را میدهند. این قشر در زراعت معیشتی و تأمین مواد غذایی برای خانواده‌های خود درگیر میباشند.

۳. کارگران خدماتی

افرادی که در بخش خدمات مانند فروشگاهها، رستورانها، حمل و نقل و ... مشغول به کار هستند، نیز بخشی از پرولتاریا محسوب میشوند. این قشر غالباً به عنوان کارگران غیررسمی و با دستمزد پایین کار میکنند.

۴. کارگران غیررسمی

بسیاری از افراد در بازارهای غیررسمی، خیابانی و به عنوان دستفروش فعالیت دارند که به سختی میتوانند شرایط اقتصادی و معیشتی خود را تأمین کنند.

جمعیت پرولتاریای افغانستان

آمار و ارقام دقیقی از جمعیت پرولتاریا در افغانستان در دسترس نیست. این به دلیل شرایط ناپایدار افغانستان است. اما برآوردها نشان میدهد که فیصدی قابل توجهی از جمعیت افغانستان به ویژه در مناطق روستایی به دلیل فقر و بیکاری در شرایط پرولتاریایی به سر میبرند.

افغانستان با نرخ بیکاری بالایی مواجه است و بخش زیادی از جمعیت به ویژه در مناطق روستایی در فقر زندگی میکنند. طبق برخی گزارشها، حدود ۴۰ تا ۵۰ فیصد از جمعیت کشور در زیر خط فقر زندگی میکنند و بسیاری از این افراد جزو پرولتاریا هستند.

کارگران در افغانستان با چالشهای فراوانی مثل عدم امنیت شغلی، کمبود

دستمزد، حقوق و شرایط نامناسب کار مواجه اند که وضعیت زندگی آنها را به شدت تحت تأثیر قرار میدهد.

نقش پرولتاریای افغانستان

در یک شرایط انقلابی، پرولتاریای افغانستان میتواند نقشهای کلیدی و مهمی ایفا کند. این نقشها ممکن است به اشکال مختلف بروز کند:

۱. محرک تغییرات اجتماعی

پرولتاریای افغانستان میتواند به عنوان نیروی محرکه انقلاب اجتماعی عمل کند. مطالبات اقتصادی و اجتماعی از جمله افزایش حقوق، بهبود شرایط کاری، و حقوق اجتماعی میتواند باعث بسیج این طبقه برای تغییرات بنیادین در نظام اجتماعی و اقتصادی شود.

۲. تشکیل سازمانهای مستقل

در شرایط انقلابی، کارگران و کارمندان ممکن است به ایجاد اتحادیه ها، مجامع کارگری و دیگر تشکلهای اجتماعی اقدام کنند.

۳. همبستگی و اتحاد

در یک شرایط انقلابی، پرولتاریای افغانستان میتواند با بهره‌گیری از همبستگی و اتحاد خود، نیروهای مختلف اجتماعی را که از وضعیت موجود راضی نیستند، با خود همراه کند. این همبستگی میتواند به تشکیل یک «جبهه متحد» منجر شود.

۴. نقش در شوراهای محل کار و مدیریت خودی

کارگران و دهقانان میتوانند با مشارکت در شوراهای کارگری، محلی، شهری و روستایی در تصمیم‌گیریهایی آنها به عنوان قدرتهای سیاسی عمل کنند.

۵. آموزش و آگاهی اجتماعی

در یک شرایط انقلابی، پرولتاریای افغانستان میتواند نقش کلیدی در آگاهی‌بخشی و آموزش دیگر اقشار جامعه ایفا کند. آنها میتوانند از طریق برگزاری کارگاه‌ها، جلسات و دیگر روشهای آموزشی، از تجربیات خود بهره‌برداری کرده و نقش محوری در بسیج زحمتکشان ایفا کنند.

مشارکت در ساختارهای جدید

در صورت ایجاد تغییرات بنیادین سیاسی جدید، پرولتاریا میتواند در فرآیند تأسیس نهادهای جدید اجتماعی و اقتصادی مشارکت کند. این شامل نقش در تدوین قوانین، سیاستهای اقتصادی و اجتماعی و مدیریت منابع خواهد بود.

پرولتاریای افغانستان در یک شرایط انقلابی میتواند نقشی حیاتی در بسیج اجتماعی، مبارزه برای حقوق اقتصادی و اجتماعی، و ساختن جامعه‌ای عادلانه‌تر ایفا کند. برای تحقق این اهداف، نیاز به همبستگی، سازماندهی و آگاهی اجتماعی است تا بتوانند نقش خود را به عنوان نیروی انقلابی ایفا کنند.

پرولتاریای لومپن

پرولتاریای لومپن (lumpen proletariat) به گروه‌هایی از افرادی اشاره دارد که در زیر طبقه کارگر یا پرولتاریا قرار دارند و معمولاً شغل‌های رسمی یا پایدار ندارند. این گروه شامل افرادی میشود که در شرایط اقتصادی سخت و آسیب‌پذیر زندگی میکنند و به دلیل وضعیت اجتماعی و اقتصادی خود، ممکن است از لحاظ سیاسی و اجتماعی در حاشیه قرار گرفته باشند. در افغانستان، این گروه میتواند شامل اقشار زیر باشد:

۱. کارگران غیررسمی

افرادی که در بازارهای خیابانی (کنار خیابانها) به دست فروشی اشتغال دارند. این افراد معمولاً روزمزد هستند و از مزایای اجتماعی و قانونی بی بهره اند.

۲. بیکارها و جویندگان کار

افرادی که به دنبال پیدا کردن شغل هستند اما به دلیل نبود فرصتهای شغلی یا مهارتهای لازم، در شرایط اقتصادی سخت زندگی میکنند.

۳. مهاجران و ساکنان حاشیه نشین

افرادی که به دلیل جنگ، ناآرامی یا فقر مجبور به ترک محل سکونت خود شده و در حاشیه یا مناطق غیررسمی زندگی میکنند. حاشیه نشینی معمولاً با کمبود خدمات اجتماعی و اقتصادی همراه است.

۴. زنان و کودکان کار

زنانی که در خانه ها یا مشاغل غیررسمی کار میکنند، و کودکان کار که به دلیل فقر خانواده ها، مجبور به کار در خیابانها یا کارگاهها هستند.

۵. افراد آسیب پذیر و معتادان

افرادی که به دلیل اعتیاد به مواد مخدر، بیماریهای روانی یا سایر مشکلات اجتماعی، از جامعه فاصله گرفته و در شرایط سخت زندگی میکنند.

نقش پرولتاریای لومپن در انقلاب اجتماعی

۱. نیروی اجتماعی در حال تحول

پرولتاریای لومپن میتواند به عنوان نیروی اجتماعی تحولخواه عمل کند، به ویژه زمانی که اوضاع اقتصادی به طرز قابل توجهی نابسامان باشد. خشم و نارضایتی این قشر میتواند منجر به فعالیتهای اعتراضی و اجتماعی گردد.

۲. مشارکت در اعتراضات

این گروه میتواند در اعتراضات و تجمعات اجتماعی شرکت کند و به عنوان یک نیروی مؤثر در تغییرات اجتماعی و سیاسی عمل نماید. نارضایتی شان از شرایط زندگی میتواند به دامن زدن به جنبشهای اعتراضی منجر شود.

۳. ایجاد شبکه‌های اجتماعی

اگرچه پرولتاریای لومپن ممکن است به طور رسمی سازمان یافته نباشند، اما میتوانند با ایجاد شبکه‌های اجتماعی و همبستگی‌های محلی، به یکدیگر کمک کنند و در راستای تحقق حقوق خود حرکت کنند.

۴. آگاهی بخشی

این قشر میتواند نقش مهمی در آگاهی بخشی به دیگر اقشار و ترویج مطالبات اجتماعی را ایفا کند. این آگاهی میتواند به تحرک و بسیج دیگر اقشار اجتماعی کمک نماید.

۵. چالشهای ساختاری

متأسفانه پرولتاریای لومپن به دلیل وابستگی به شرایط اقتصادی و اجتماعی ضعیف، ممکن است در برابر بحرانها و ناهنجاریهای اجتماعی نسبتاً آسیب پذیرتر باشند. این میتواند منجر به رکود در فعالیتهای انقلابی شود.

همچنین پرولتاریای لومپن به دلیل نداشتن سازمان و ساختار منسجم، فشارهای اجتماعی و اقتصادی، و عدم دسترسی به اطلاعات و آموزش نتواند نقش مؤثری در تغییرات اجتماعی ایفا کند.

به طور کل پرولتاریای لومپن در افغانستان شامل گروههای مختلفی از جمله کارگران غیررسمی، بیکارها، مهاجران و آسیب دیدگان اجتماعی است. این قشر میتواند نقش مهمی در انقلاب اجتماعی ایفا کند، اما نیاز به سازماندهی،

آگاهی و همبستگی دارد تا بتوانند به عنوان نیروی مؤثر در تغییرات اجتماعی و سیاسی عمل کنند.

خرده بورژوازی

خرده بورژوازی به گروه اجتماعی اطلاق میشود که بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار (بورژوازی) قرار دارند. این گروه معمولاً شامل افراد و خانوارهایی است که دارای مالکیت‌های کوچک، مشاغل آزاد، و یا دسترسی به دارایی‌های محدود هستند. در افغانستان، خرده بورژوازی شامل اقشار زیر میتواند باشد:

۱. کسبه و کارآفرینان کوچک

صاحبان مغازه ها، فروشگاه ها، و سائر مشاغل کوچک که به طور مستقل فعالیت میکنند. این گروه معمولاً در سطح محلی به تأمین معیشت خود و اشتغال دیگران مشغول اند.

۲. کارمندان دولتی و غیر دولتی

افراد که در نهادهای دولتی و سازمانهای غیر دولتی مشغول به کارند و با استفاده از حقوق و مزایای خود به نوعی از سرمایه متوسط برخوردارند.

۳. دوکتوران (پزشکان) و متخصصان

دوکتوران، انجیرها، تحصیلکرده ها و دیگر رشته‌های تخصصی که معمولاً دارای مطب یا خدمات تخصصی هستند و درآمد متوسطی دارند.

۴. دهقانان خرد

دهقانانی که دارای زمینهای کوچک هستند و در تولید محلی و تأمین مواد غذایی نقش دارند.

۵. کارگران نیمه متخصص و دارای مشاغل آزاد

افرادی که در مشاغل نیمه‌متخصص مانند برقی، نلدوانی، و مشاغل فنی فعالیت میکنند.

مواضع خرده بورژوازی در قبال انقلاب اجتماعی

۱. نگرانی از عدم ثبات

خرده بورژوازی معمولاً نگرانیهای در مورد عدم ثبات اجتماعی و اقتصادی دارد. آنها ممکن است به دلیل خطرات ناشی از انقلاب یا تغییرات شدید اجتماعی، نسبت به تحولات محتاط باشند و به دنبال حفظ وضعیت موجود باشند.

۲. منافع اقتصادی

این گروه ممکن است به دنبال حفظ منافع اقتصادی خود باشد و در نتیجه ممکن است نسبت به تغییرات عمده سیاسی و اجتماعی که به زیان آنها باشد، مقاومت کند. ب هویژه اگر احتمال بی ثباتی اقتصادی وجود داشته باشد.

۳. تأثیر بر کار و بقاء

خرده بورژوازی ممکن است نگران تأثیر انقلاب بر کار و شغل خود باشد. آنها ممکن است به دنبال اصلاحات تدریجی و پایدار به جای تغییرات بنیادی باشند.

۴. امید به تغییرات مثبت

در عین حال، برخی از افراد خرده بورژوازی ممکن است به تغییرات اجتماعی و سیاسی که به بهبود شرایط اجتماعی و اقتصادی منجر شود، توجه مثبت داشته باشند، به ویژه اگر این تغییرات به نفع کسب و کارهای کوچک و کارآفرینی باشد.

۵. نقش میانجیگری

خرده بورژوازی میتواند به عنوان یک نیروی میانجی عمل کند؛ یعنی با توجه به موقعیت اقتصادی خود، در بین طبقات مختلف اجتماعی، از جمله طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار، میتواند نقش تسهیل کننده ای در مذاکرات و تاسیس بسترهای گفت وگو ایفا نماید که البته این نمی تواند یک نقش انقلابی به حساب آید.

با این حال، خرده بورژوازی در افغانستان با چالشهای بسیاری مواجه است؛ از جمله عدم حمایت از سوی دولت نوسانات اقتصادی، و دسترسی محدود به منابع و بازارها، که به نوبه خود بر مواضع سیاسی و اجتماعی آنها تأثیر میگذارد.

در مجموع خرده بورژوازی در افغانستان شامل گروههای مختلفی از کسبه، کارمندان، و دهقانان است که ممکن است در برابر انقلاب اجتماعی مواضع متفاوتی اتخاذ کنند. آنها به طور کلی بین تمایل به حفظ وضعیت موجود و خواست تغییرات اجتماعی و اقتصادی در حال حرکت هستند. حفظ منافع اقتصادی و ثبات اجتماعی از اولویتهای اصلی این قشر است.

بورژوازی ملی

بورژوازی ملی به گروهی از سرمایه داران و کارآفرینان اطلاق میشود که در داخل کشور فعالیت میکنند و معمولاً به توسعه اقتصادی و اجتماعی جامعه خود اهمیت میدهند. در افغانستان، بورژوازی ملی می تواند شامل اقشار زیر باشد:

۱. صاحبان صنایع و کارخانه ها

افرادی که در زمینه تولید کالاها و خدمات صنعتی فعالیت دارند و به ایجاد فرصتهای شغلی و توسعه اقتصادی در کشور کمک میکنند.

۲. تاجران

کسانی که در عرصه تجارت داخلی و بین المللی فعال هستند و به تبادل کالاها و خدمات میپردازند. این گروه غالباً در زمینه واردات و صادرات محصولات مختلف مشغول به فعالیت اند.

۳. سرمایه گذاران در بخشهای ساختمانی و خدمات

افرادی که در پروژه های ساختمانی و زیرساختی سرمایه گذاری میکنند و به توسعه اقتصادی و اجتماعی کمک می نمایند.

۴. کارآفرینان و مبتکران

افرادی که کسب و کارهای جدید و بکری را راه اندازی میکنند و به اشتغال زایی و تنوع اقتصادی میپردازند.

۵. محلات کسب و کار و فعالیت اقتصادی

فروشگاهها، رستورانها و سائر کسب و کارهای کوچک و متوسط که در اقتصادی محلی نقش دارند.

مواضع بورژوازی ملی در قبال انقلاب اجتماعی

۱. نگرانی از بیثباتی

بورژوازی ملی ممکن است نگرانیهای جدی از عدم ثبات اجتماعی و سیاسی ناشی از یک انقلاب اجتماعی داشته باشد. آنها ممکن است به دنبال حفظ وضعیت موجود باشند که به سرمایه گذاریهای خود آسیب نرساند.

۲. منافع اقتصادی

این قشر معمولاً به دنبال حفظ و افزایش منافع اقتصادی خود است. آنها ممکن است به هر نوع تغییری که به زیان کسب و کارهایشان باشد، اعتراض کنند، به ویژه اگر این تغییرات شامل ملی شدن یا تصاحب داراییهای خصوصی باشد.

۳. تأثیر بر بازار و تولید

احتمالاً بورژوازی ملی نگران تأثیرات بر نظام تولید و بازارهای محلی است. تغییر شیوه و مناسبات تولیدی ممکن است منجر به بیثباتی در عرضه و تقاضا و کاهش سودآوری شود.

۴. حمایت از اصلاحات تدریجی

در عوض، این گروه ممکن است حمایت از اصلاحات تدریجی و پایدار که به نفع اقتصاد ملی و بهبود شرایط کسب و کار باشد، را ترجیح دهد. آنها ممکن است به دنبال توسعه روابط اقتصادی بهتر و کارآمدتر در کشور باشند.

۵. مشارکت در سیاست

برخی از اعضای بورژوازی ملی ممکن است به دنبال ایجاد روابط نزدیکتر با دولت و سیاستمداران برای تأثیرگذاری بر تغییرات اجتماعی به نفع خود باشند و سعی در شکل دهی به سیاستهای اقتصادی داشته باشند.

بورژوازی ملی در افغانستان شامل افرادی است که در صنایع، تجارت، و کارآفرینی فعالیت دارند. مواضع آنها در برابر انقلاب اجتماعی معمولاً نگران کننده و تدافعی است و این گروه به دنبال حفظ منافع اقتصادی و جلوگیری از بیشبانیهای ناشی از تغییرات اجتماعی و اقتصادی است. در عین حال، آنها ممکن است به دنبال اصلاحات تدریجی و پایدار به عنوان راهی برای بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی باشند.

سائر اقشار و طبقات

اقشار و طبقات مختلف دیگری نیز در افغانستان وجود دارند که میتوانند نقش مهمی در هر نوع انقلاب اجتماعی ایفا کنند. این اقشار مختلف معمولاً با توجه به شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی کشور، نقشهای متفاوتی را در جامعه ایفا میکنند. برخی از این اقشار عبارتند از:

۱. فرهنگیان و دانشگاهیان

دانشجویان، معلمان، دانشگاهیان و پژوهشگران (محققان) که میتوانند از طریق ترویج آگاهی اجتماعی و انتقادات علمی در جهت تغییرات اجتماعی و فرهنگی تلاش کنند. این قشر معمولاً در شکل دهی به افکار عمومی و ایدئولوژی‌های جدید نقش بسزایی دارد.

۲. جوانان و دانشجویان

نسل جوان که معمولاً به دنبال تغییرات و اصلاحات اجتماعی و سیاسی است. این گروه ممکن است به عنوان یک نیروی محرکه در اعتراضات و تحولات اجتماعی عمل کند و با استفاده از رسانه‌های اجتماعی آگاهی خود را گسترش دهد.

۳. زنان

زنان که به خصوص در افغانستان با چالش‌های متعددی از جمله تبعیض جنسی و عدم دسترسی به فرصت‌های برابر مواجهه اند. گروه‌های فعال زنان میتوانند خواستار تغییرات اجتماعی و حقوق برابر شوند و نقشی کلیدی در هر نوع تحولی ایفا کنند.

۴. اقلیت‌های قومی و مذهبی

همواره در افغانستان، اقلیتهای قومی و مذهبی وجود دارند که ممکن است نسبت به سیاستهای حاکم و توزیع قدرت نارضایتی‌هایی داشته باشند. این گروهها میتوانند به‌عنوان نیروی برای تغییرات اجتماعی و سیاسی عمل کنند.

۵. فعالان مدنی و حقوق بشر

سازمانها و افرادی که در زمینه عدالت اجتماعی، حقوق بشر، و حقوق ملیتها فعالیت میکنند. آنها میتوانند با توجه به آگاهی‌های ایجادشده، فشار بر سیستم سیاسی را افزایش دهند و به پیشبرد اهداف اجتماعی کمک کنند.

۶. رسانه‌ها و خبرنگاران

رسانه‌ها و فعالان رسانه ای که با پوشش اخبار و ترویج آگاهیهای اجتماعی میتوانند نقش کلیدی در انعکاس نارضایتیها و خواستههای عمومی ایفا کنند.

در سیستم اجتماعی و اقتصادی پیچیده افغانستان، اقشار و طبقات مختلف میتوانند در راستای یک انقلاب اجتماعی به‌عنوان نیروهای تأثیرگذار عمل کنند. این نهادها و گروهها از طریق آگاهی‌بخشی، سازماندهی اعتراضات، و تقویت خواسته‌های عمومی میتوانند به تغییرات اجتماعی و سیاسی کمک کنند. تغییرات اجتماعی معمولاً نیازمند اتحاد و همکاری بین این اقشار مختلف برای به چالش کشیدن نظام‌های موجود و ایجاد وضعیتی جدید است.

درجه بندی اقشار و طبقات اجتماعی در افغانستان بر اساس شدت و عدم شدت انقلابی بودن

درجه بندی اقشار و طبقات اجتماعی در افغانستان بر اساس شدت و عدم شدت انقلابی بودن آنها میتواند به ما کمک کند تا درک بهتری از نقشهای احتمالی آنها در هر نوع تغییر اجتماعی و سیاسی داشته باشیم. در زیر، اقشار و طبقات اجتماعی را با توجه به شدت انقلابی بودن، به دو دسته اصلی تقسیم کرده و دلایل مربوطه را بررسی میکنیم:

۱. اقشار با شدت انقلابی بالا

الف. طبقه کارگر

دلایل:

۱. عموماً با شرایط اقتصادی نامساعد و سطح پایین دستمزد مواجه اند.
۲. تجربه ظلم و بی عدالتی که ممکن است آنها را به سوی اعتراضات و فعالیتهای انقلابی سوق دهد.
۳. احساس یکپارچگی و همبستگی در میان کارگران میتواند منجر به سازماندهی جمعی آنها شود.

ب. جوانان و دانشجویان (محصلان)

دلایل:

۱. تمایل به تغییر و جستجوی هویت و گرایش به ایده های نوین.
۲. به دلیل دسترسی به اطلاعات و رسانه های اجتماعی، معمولاً آگاهی نسبت به نابرابریها و بی عدالتیها دارند.
۳. در بسیاری از کشورها، تحولات اجتماعی و سیاسی اغلب با حمایت یا رهبری این قشر آغاز شده است.

ج. فعالان مدنی و حقوق بشر

دلایل:

۱. معمولاً با درک عمیقتری از نابرابریها و مشکلات اجتماعی، به سمت تغییر و اصلاحات حرکت میکنند.
۲. تمایل به تغییر ساختارهای ظالمانه و تلاش برای برقراری حقوق برابر برای همه افراد جامعه.

۲. اقشار با شدت انقلابی متوسط

الف. زنان

دلایل:

۱. به طور فزاینده ای در حال بلند کردن صدای خود برای حقوق برابر و بهبود شرایط اجتماعی و اقتصادی هستند.
۱. فعالیتهای آنها ممکن است به جای یک انقلاب قوی، به سمت اصلاحات تدریجی و پایدار هدایت شود.

ب دهقانان و طبقه روستایی

دلایل:

۱. معمولاً با مشکلات اقتصادی و دسترسی به منابع مواجه هستند، اما ممکن است به دلایل فرهنگی و اجتماعی تمایل به حفظ ثبات داشته باشند.
۲. گرچه ناراضی هستند، اما اولویتهای آنها میتوانند معطوف به بهبود شرایط زندگی باشد تا انقلاب عمومی.

ج. فرهنگیان و دانشگاهیان (استادان)

دلایل:

۱. با توجه به آموزش و آگاهی خود، آنها میتوانند نقشهای مهمی در ترویج تفکرات انقلابی ایفا کنند، اما ممکن است تمایل کمتری به تغییرات شدید و ناگهانی داشته باشند و به اصلاحات تدریجی گرایش داشته باشند.

۳. اقشار با شدت انقلابی پایین

الف. بورژوازی ملی

دلایل:

۱. بیشتر به دنبال حفظ منافع اقتصادی و ثبات در بازار هستند و به تغییرات رادیکال تمایل ندارند.

۲. ممکن است در صورت ایجاد اصلاحات اقتصادی، همکاری کنند، اما به احتمال زیاد به دنبال تغییرات ناگهانی نخواهند بود.

ب. تاجران

دلایل:

۱. نگرانی از اختلال در بازار و فعالیتهای اقتصادی خود، باعث میشود که این گروه به شدت انقلابی بودن تمایل نداشته باشد.

۲. غالباً به دنبال ثبات و توسعه روابط اقتصادی هستند و نمی خواهند با خطرات ناشی از انقلاب روبرو شوند.

ج. اقلیتهای قومی و مذهبی

دلایل:

۱. ممکن است به دلیل دغدغه های بقا و حفظ هویت فرهنگی، به دنبال ایجاد تغییرات رادیکال نباشند و بیشتر به دنبال حقوق و خدمات بهتر باشند.

۲. تمرکز آنها بر حفظ هویت فرهنگی و اجتماعی است تا تغییرات رادیکال.

بر اساس بررسی های فوق، اقشار و طبقات اجتماعی در افغانستان به طور کلی در سه دسته اصلی با شدتهای مختلف انقلابی بودن قرار میگیرند. عواملی مانند شرایط اقتصادی، سطح آگاهی، دسترسی به منابع، و تاریخچه فرهنگی میتواند تأثیر بسزایی بر مواضع و رفتارهای انقلابی این گروهها داشته باشد.

مواضع اربابان فیودال در قبال انقلاب اجتماعی

با آغاز یک انقلاب اجتماعی در افغانستان، موضع اربابان فیودال به عوامل متعددی بستگی خواهد داشت:

۱. تهدید قدرت محلی: اربابان فیودال که قدرت محلی شان با ظهور نیروهای مسلح وابسته به غرب تهدید شده است، ممکن است به طور طبیعی به سمت انقلاب اجتماعی بروند. اگر انقلاب به دنبال تغییرات اجتماعی و اقتصادی و برابری باشد، این اربابان ممکن است احساس خطر کنند و به انقلاب پیوسته و سعی کنند از تحولات جدید بهره‌برداری کنند.

۲. حفظ وضعیت موجود: از سوی دیگر، برخی از اربابان فیودال ممکن است به سمت نیروهای مسلح وابسته به غرب روی آورند تا وضعیت موجود خود را حفظ کنند. با توجه به اینکه این نیروها ممکن است به حفظ نظامهای سنتی و فیودالی کمک کنند، در صورتی که اربابان احساس کنند که منافعشان با وجود این نیروها تضمین میشود، به سمت آنها خواهند رفت.

۳. محاسبات استراتژیک: اربابان فیودال ممکن است تصمیم گیریهایی خود را بر اساس محاسبات استراتژیک و موقعیت سیاسی خود انجام دهند. اگر انقلاب به نظرشان تهدیدی جدی برای موقعیت اقتصادی و اجتماعی شان باشد، به احتمال زیاد به سمت نیروهای مسلح وابسته به غرب میروند. برعکس، اگر انقلاب به نظرشان فرصتی برای بهبود وضعیت یا نفوذ سیاسی بدهد، ممکن است به آن بپیوندند.

۴. تأثیرات منطقه‌ای و بین‌المللی: شرایط و تحولات خارج از افغانستان، به ویژه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، نیز میتواند بر تصمیم‌گیری اربابان تأثیر

بگذارد. اگر حمایت‌های بین‌المللی از نیروهای مسلح غربی مستمر باشد، اربابان فیودال ممکن است ترجیح دهند با این نیروها همکاری کنند.

به‌طور کلی، موضع اربابان فیودال در مقابله با انقلاب اجتماعی به نوعی از ترکیب منافع، تهدیدات و شرایط سیاسی و اجتماعی بستگی خواهد داشت و نمی‌توان به راحتی پیش‌بینی کرد که کدام سمت خواهند رفت.

مواضع بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در قبال انقلاب اجتماعی

موضع‌گیری بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در جریان یک انقلاب اجتماعی در افغانستان به عوامل مختلفی بستگی دارد. این دو طبقه می‌توانند پاسخ‌های متفاوتی به شرایط سیاسی و اجتماعی جدید بدهند:

بورژوازی ملی

۱. حفاظت از منافع اقتصادی: بورژوازی ملی ممکن است در ابتدا به دنبال حفظ منافع اقتصادی خود باشد. اگر انقلاب اجتماعی به تضعیف قدرت اقتصادی آنها منجر شود، آنها ممکن است به سمت نیروهای مسلح وابسته به غرب یا دولت مستقر بروند تا از منافع خود دفاع کنند.

۲. همگرایی با انقلاب: در شرایطی که انقلاب اجتماعی به دنبال ایجاد فرصت‌های اقتصادی باشد، برخی از اعضای بورژوازی ملی ممکن است تصمیم به حمایت از انقلاب بگیرند. این امر به ویژه در صورتی محتمل است که آنها

حس کنند میتوانند نقش رهبری یا تأثیرگذاری در فرآیند انقلاب داشته باشند.

خرده بورژوازی

۱. حمایت از تغییرات اجتماعی: خرده بورژوازی، که معمولاً به فعالیتهای کوچک تجاری و خدماتی مشغول است، ممکن است به سمت انقلاب اجتماعی تمایل بیشتری نشان دهد. زیرا این قشر اغلب تحت فشارهای اقتصادی شدید قرار دارد و ممکن است به دنبال تغییر وضعیت موجود باشد.

۲. تردید و نگرانی: از طرف دیگر، خرده بورژوازی ممکن است نسبت به بیثباتی ناشی از انقلاب نگران باشد و در نتیجه در برابر آن مقاومت کند. اگر آنها احساس کنند که انقلاب به نابودی کسب و کارهای کوچک آنها منجر میشود، ممکن است تصمیم به پشتیبانی از نیروهای محلی و یا خارجی بگیرند که به نظرشان میتوانند ثبات بیشتری ایجاد کنند.

هر دو قشر ممکن است با توجه به شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود، محاسبات استراتژیک انجام دهند. انتخاب آنها به این بستگی دارد که چگونه احساس کنند که منافعشان تأمین خواهد شد و در کدام سمت میتوانند بهترین نتایج را کسب کنند.

به طور کلی، موضعگیری بورژوازی ملی و خرده بورژوازی در جریان یک انقلاب در افغانستان نمی تواند به راحتی پیش بینی شود و ممکن است از یک منطقه به منطقه دیگر و از یک گروه به گروه دیگر متفاوت باشد.

نیروهای دارای پوتانسیل انقلابی

راه اندازی یک انقلاب اجتماعی در افغانستان مستلزم وجود نیروهای مختلفی است که به دنبال تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور باشند. برخی از این نیروها عبارتند از:

۱. کارگران و سندیکاها (اتحادیه های کارگری)

الف. سندیکاهای کارگری: کارگران و سندیکاهای کارگری در مواجهه با شرایط اقتصادی نامناسب و نابرابریهای اجتماعی، به عنوان نیروهای مهم در ایجاد تغییرات اجتماعی عمل میکنند.

ب. دهقانان و روستائیان: این قشر میتواند به دلیل مشکلات اقتصادی و فشارهای اجتماعی به سمت انقلاب گرایش پیدا کند.

۲. جنبشهای اجتماعی و سیاسی

الف. احزاب و گروه‌های اپوزیسیون: احزاب سیاسی و گروه‌های اپوزیسیون که به دنبال تغییرات سیاسی و اجتماعی هستند میتوانند نقش کلیدی در راه اندازی انقلاب اجتماعی داشته باشند. این احزاب ممکن است خواستار دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی باشند.

ب. جنبش‌های مدنی: سازمانها و نهادهای مدنی که بر روی حقوق بشر، آزادیهای فردی و اجتماعی کار میکنند، میتوانند به تحریک افکار عمومی و سازندهی اعتراضات کمک کنند.

۳. قشر جوان و دانشجویان (محصلان)

دانشجویان و جوانان: قشر جوان و دانشجویان به عنوان موتورهای تغییر اجتماعی شناخته میشوند. آنها معمولاً به دنبال تغییرات و نوآوریها هستند و ممکن است در مبارزات اجتماعی و سیاسی پیشرو باشند.

۴. زنان و فعالان حقوق زنان

فعالان حقوق زنان و سازمانهای مرتبط با آنها میتوانند به عنوان نیروی محرکه ای در راستای تغییرات اجتماعی و بهبود وضعیت حقوق زنان در جامعه عمل کنند.

۵. اقلیتهای قومی و مذهبی

اقلیتهای قومی و مذهبی که ممکن است تحت فشار یا تبعیض قرار داشته باشند، میتوانند به جمع آوری نیرو و طلب حقوق خویش در راستای یک انقلاب اجتماعی کمک کنند.

۶. شهروندان

با افزایش شهرنشینی و تحولات اقتصادی، قشر جدیدی از جامعه به وجود آمده است که به دنبال بهبود شرایط زندگی و اقتصادی خود هستند و ممکن است به مشارکت در انقلاب تحریک شوند.

۷. پشتیبانی احزاب و سازمانهای انقلابی بین المللی

حمایت و همکاریهای نهادهای بین المللی و احزاب مترقی کشورهای دیگر با نیروهای اجتماعی و سیاسی در افغانستان نیز میتواند به تقویت پتانسیل راهاندازی انقلاب اجتماعی کمک کند.

به طور کلی، ترکیبی از این نیروها میتواند پتانسیل راهاندازی یک انقلاب اجتماعی را در افغانستان ایجاد کند. البته موفقیت این نیروها بستگی به همبستگی، سازماندهی و استراتژیهای آنها در مواجهه با چالشهای موجود دارد.

